

## روند انباشت سرمایه در چین و دورنمای بین‌المللی رقابت

### فصل اول

درست هنگامی که دولت‌های سرمایه‌داری در اروپا و آمریکا پیاده نمودن برنامه طرح مارشال جهت احیای سرمایه‌داری اروپا بعد از ویرانی‌های جنگ امپریالیستی دوم را تهیه می‌دیدند چین آغاز انکشاف عظیم سرمایه‌دارانه خود را جشن می‌گرفت. آن چه در این نوشته مورد توجه است تاریخ رقابت‌های سهمگین بر سر باز تقسیم اضافه‌ارزش‌های تولید شده کارگران، تقسیم جهان و باز تقسیم آن است. روزگاری آقای جهان سرمایه‌بریتانیا و سرمایه‌اجتماعی آن بود. توسعه سرمایه‌داری و روند انباشت سرمایه در انگلیس روندی متعارف و کلاسیک بود و سرمایه‌اجتماعی این کشور را تا مدت‌ها در مقام اول جهانی قرار داد و با وجودی که دنیای سرمایه‌داری به نسبت امروز کوچک بود اما از همان قوانین و روند‌هایی تبعیت می‌کرد که امروز می‌نماید. این دوره فرمانروایی سرمایه‌اجتماعی بریتانیا هر چند طولانی بود اما طبق قوانین این روابط تولید، پایانی بر آن بود که در دوره جنگ‌های امپریالیستی اول و بخصوص دوم، این سرنوشت رقم خورد. من در این جا وارد بحث چگونگی و چرایی آن‌ها نمی‌شوم. چنانکه فعلاً وارد بحث عدم موفقیت رقیب غول‌پیکر دیگر یعنی سرمایه‌داری دولتی اردوگاه شوروی نیز نمی‌شوم. هر چند این دومی با وجود انباشت بسیار عظیم سرمایه در مدتی نسبتاً کوتاه، برنامه ریزی پروسه‌های تولید، انکشاف و پیش‌ریزی سرمایه در حوزه‌های جدید تولید کالا اعم از حوزه‌های نظامی و یا سویل، رقیب آن طرف اقیانوس اطلس را به وحشت انداخته بود اما در این رقابت سرمایه‌اجتماعی آمریکا بود که جا پای امپراتوری انگلیس می‌گذاشت و مدت‌هاست آقا و فرمانروای جهان سرمایه‌است. پیشرفت سرمایه‌داری و رشد انباشت سرمایه در اردوگاه شوروی را نباید دست‌کم گرفت. به این موضوع کمی بعد خواهیم پرداخت. اما از آن جایی که مشابهت‌های زیادی بین سرمایه‌داری اردوگاه شوروی، تاریخ آن و مبانی رشد و انباشت سرمایه در این کشور پهناور و سرمایه‌داری چین بعد از انقلاب مائو وجود دارد بررسی اولی کمک قابل توجهی به درک روند تاریخ تکامل سرمایه در چین می‌کند.

پیش از شروع بررسی تاریخ رشد انباشت سرمایه در شوروی تذکر یک نکته را لازم می‌بینم. سرعت بخشیدن بر شتاب روند ارزش‌افزایی سرمایه، تبدیل کردن همه کشور پهناور شوروی با حدود 96 میلیون کارگر (در مقطع 1920) به اردوگاه کار مزدی، تولید انبوه اضافه‌ارزش و انباشت سرمایه در شوروی را رهبران حزبی و دولتی روسیه شوروی «صنعتی کردن» نامیدند. این نام‌گذاری و یا عناوینی از این دست در مورد چین نیز بکار می‌رود و هیچ محتوی جدید طبقاتی بر روند متعارف پروسه انباشت سرمایه در یک کشور از نظر قوانین و عرف اقتصاد سیاسی بورژوازی نمی‌افزاید. انتخاب آن‌ها اما زیرکانه است و معنای بی‌طرفانه و اجتناب‌آگاهانه از کاربرد مقولات اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری دارد.

رشد صنایع نظامی شوروی این غول عظیم سرمایه‌بخصوص در سال‌های پیش از و ضمن دوران جنگ امپریالیستی دوم، رشد صنعتی و انباشت عظیم سرمایه بعد از طرح نپ و بخصوص بعد از 1929 (با حدود 103 میلیون کارگر) تا اوایل جنگ دوم، اردوگاه شوروی را از نظر انباشت سرمایه به جایگاه دوم در جهان بعد از آمریکا رساند. آن چه نرخ انباشت سرمایه نام گرفته (سهم انباشت نسبت به کل تولید ناخالص) به بیش از 50 درصد تولید ناخالص داخلی رسید و این در مقایسه با سایر غول‌های سرمایه‌نظیر آمریکا، بریتانیا و روسیه امروز رقمی بی‌سابقه است. در این میان تولید ابزار تولیدی (کالاهای سرمایه‌ای) نسبت به تولید کالاهای مصرفی رشدی عظیم‌تر از سایر کشورها داشت. هر چند این روند همواره ادامه داشت اما در دوره‌ی مورد نظر جهش‌های غول‌آسایی بخود گرفت. در سال‌های قبل از جنگ

دوم در حدود 1500 هلدینگ بزرگ شکل گرفت که حدود 50 مورد آن نیمی از سرمایه های انباشت شده را در بر می گرفتند. از جمله این ها بزرگراه ترکستان - سیبیری، نیروگاه برق آبی دنیپر، کارخانه های ذوب آهن ماگنیتا گورسک و چهار مجتمع ذوب آهن دیگر، ماشین سازی اورال، سه مجتمع عظیم تراکتور سازی، دو مجتمع اتوموبیل سازی و واگن سازی از جمله آن ها بودند. در کنار این ها می بایست از راه اندازی 9 هزار موسسه و باز سازی صنایع قبل از انقلاب اکتبر نام برد. اردوگاه شوروی در همین مدت، ذخیره طلای خود را که وسیله مهمی جهت مبادله کالاهای سرمایه ای با دنیای غربی سرمایه بود، به بیش از 20 هزار تن رساند که بیش از 1233 تنی بود که در تمامی دوران امپراطوری تزاری تولید شده بود. به همه این ها می بایست صنایع نظامی را افزود که رقم قابل اعتمادی از آن در دست نیست (هنوز جزء اسرار نظامی است) اما تمامی شواهد نشان از رقابتی سخت در تولید، انبار کردن و بخصوص فروش آن ها با غول آن طرف اقیانوس آنتلاتیک داشت. در همین مدت کوتاه 20 سال (بین 1930 تا 1950) رشد انباشت سرمایه نسبت به قبل از انقلاب اکتبر به 12 برابر رسید (تولید برق 23 برابر، استخراج نفت 3 برابر، تولید چدن 3.5 برابر، تولید فولاد 4.3 برابر و تولید ماشین آلات 35 برابر) گردید. پیروزی در جنگ، صنایع نظامی اردوگاه را در تراز اول جهان قرار داد. کاهش هزینه های تولید تحت معیت دستمزدهای ناچیز، دسترسی به منابع عظیم و ارزان انرژی و مواد خام باعث گردید که هزینه تولید کالاهای تولید شده در اردوگاه نسبت به کالاهای مشابه در امریکا و بریتانیا پائین باشد. در حالی که دولت های غربی سرمایه در طول جنگ و بعد از آن با کسری های بزرگ بودجه، بدهی های دولتی گزاف (دولت امریکا در سال 1946 حدود 120 درصد تولید ناخالص داخلی خود بدهی داشت) مواجه بودند اما افزایش سرسام آور قیمت کالاهای مصرفی توده های کارگر اردوگاه هیچ خمی به ابروی دولت سرمایه شوروی نمی آورد. خرابی و خسارات جنگ در شوروی بسیار بیش از کشورهای سرمایه داری غرب اروپا بود. در حدود 32 هزار واحد تولیدی در حین جنگ از بین رفت و یا صدمات اساسی خوردند. این باعث افت 60 درصدی تولید فولاد، 70 درصد استخراج زغال سنگ، 40 درصد استخراج نفت و گاز گردید و حدود 65 هزار کیلومتر راه آهن از بین رفت. علاوه بر این، از بین رفتن و خسارت دیدن هزاران شهر و روستا، کشته شدن میلیون ها انسان عموماً کارگر و از بین رفتن ده ها میلیون رأس حیوان چهار پای روستاها، کالخورها و ساوخوزها (کالخور تعاونی کشت و صنعت و ساوخوز مترادف دولتی آن بود) گردید و حدود یک سوم سرمایه اجتماعی اردوگاه شوروی در طول جنگ نابود شد، را باید به خسارات فوق افزود. بخش اعظم خسارات سرمایه ای در طول مدت محدود 5 سال پس از جنگ جبران شد و به سطح قبل از آن بازگشت. هزینه این بازسازی عظیم سرمایه های اجتماعی را توده های میلیونی کارگران اردوگاه شوروی با فقر، تنگدستی و کار سخت بیش از پیش خود پرداختند. در این زمینه نیز میان روسای دولتی، کارفرمایان و مدیران سرمایه اجتماعی شوروی با بلوک غربی تفاوتی نبود که تمامی این موفقیت بزرگ را به حساب مدیران لایق، برنامه ریزی های دقیق کمیته های برنامه ریزی شوراهای گوناگون وزیران و مدیران بریزند و به حساب درایت استالین در حالت فقدان کمک های طرح مارشال برای باز سازی اروپا بعد از جنگ، به دستاورد های سرمایه داری دولتی شوروی بعد از جنگ، گذارده نشود. سهم توده های کارگر فقر، جیره بندی کوپنی مواد ضروری زندگی در دوران قبل، حین جنگ و بعد از آن بود و این، در هر دو اردوگاه سرمایه غرب و شرق حاکم بود (چنانکه بریتانیا بعد از جنگ این سیستم را تا سال 53 حفظ کرد، تنها تفاوت این بود که سیستم جیره بندی برای توده های کارگر شوروی چیز تازه ای نبود). با این وجود توسعه انباشت سرمایه در شوروی بخصوص در بخش تولید کالاهای سرمایه ای بعد از جنگ با همان شدت سال های دهه 50 ادامه یافت بطوری گ.ای. خانین متخصص تاریخ اقتصاد شوروی نوشت «سال های 51 تا 60 موفق ترین دوره توسعه اقتصادی اتحاد شوروی بود».

تولید ناخالص داخلی کشور های درگیر جنگ امپریالیستی دوم به درصد در آغاز دوره \*

درصد رشد کشور	سال 51-60	سال 56-60	سال 51-55
شوروی	244	151	162
امریکا	133	107	124
بریتانیا	127	110	115
فرانسه	158	127	124
آلمان	217	141	154
ژاپن	253	177	143

گ. ای. خانین، دینامیزم توسعه اقتصادی اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی نوواسیرسک، 1991، ص، 184

\*رشد انباشت سرمایه (چه تحت عنوان رشد اقتصادی و چه تولید ناخالص بکار رود) بعد از جنگ همواره در ابتدای دوره بالاست زیرا بر پایه شاخص های اقتصادی کم پایه قرار گرفته است. همین قاعده را می توان در مورد اقتصادهایی که از مقیاس پائین شروع می شوند در نظر داشت. بعنوان مثال رشد دو رقیب تولید ناخالص چین در سال های 1990 را می توان با رشد تولید ناخالص 2-3 درصدی کشور های اروپایی و امریکا همان زمان مقایسه کرد.

با وجود این، توسعه تولید کالاهای نظامی و انباشت سرمایه در این حوزه در همین دوره بسیار بیشتر از رقبایی نظیر امریکا بوده است. ساخت اولین بمب هیدروژنی، نخستین زیر دریایی با انرژی هسته ای، تولید جت مافوق صوت و نخستین موشک قاره پیما زمینه هایی بود که اردوگاه شوروی از سرمایه داران رقیب در غرب جلو افتاده بودند. عوامل موثر در تمامی این دوره و در همه عرصه ها و حوزه های سرمایه اردوگاهی، سرمایه متمرکز، نیروی کار ارزان، بار آوری عظیم کار و دسترسی به انرژی و سایر مواد خام و کمکی بود. همانطور که قبلا گفته شد بعدا به علل سقوط اردوگاه می پردازم اما اقتصاد دانان اردوگاه علل افت روند انباشت سرمایه بعد از این دوره را عدم کار آیی برنامه ریزی اقتصادی، تحول مالکیت دولتی به مالکیت گروهی و خارج شدن یک مجموعه واحد و متمرکز به انبوه موسسات جدا از هم می دانند!! (ن.او. آرخانگلسکی، تجربه صنعتی کردن اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی نویسنده والننتین کاتاسانوف ترجمه ا. م. شیری)

در همین دوره در اردوگاه شوروی سیستم درمان پیشرفته رایگان، آموزش رایگان از کودکستان تا دانشگاه، آپارتمان و منازل با قیمت نازل و سیستم مجهز رسیدگی به آن ها، سطح نسبتا متعادل دستمزد برای بخشی از کارگران برقرار بود. نبرد میان اضافه ارزش ها و دستمزدها (کار اجباری و کار لازم) منجر به سطح نسبی رفاه عمومی حداقل در بین کارگران متخصص و حتی کارگرانی که از حداقل تخصص برخوردار بودند گردید بود. این آخری بعد از مرگ استالین و از خروشچف آغاز شد و در دوره اصلاحات کاسیگین-لیبرمان شدت گرفت. سطح دستمزدهای نسبتا یکسان در مقابل کار یکسان کارگران به وضوح به سود دهی موسسات گره زده شد چنان که در کشورهای اسکاندیناوی نیز بعد از 1950 (تحت عنوان مدل رین مایندر) برقرار شده بود. مدل سوسیال دموکراسی اروپای مرکزی بعد از جنگ است که از طرف دو اقتصاددان اتحادیه کارگری سوئد در اواخر 1940 طرح گردید و از طرف کنگره این اتحادیه در 1951 تصویب شد. این مدل بر اساس تئوری کینز بناشده و شرکت فعال دولت را ایجاب می کند. مدل رین مایندر که تقریبا

تمامی دوره بعد از جنگ اروپا را تحت تاثیر قرار داده بر اساس همکاری مستقیم و موثر سران اتحادیه سراسری کارگری و اتحادیه سرمایه داران قرار گرفته و مهمترین وظیفه آن حل مسائل دستمزد و مزایای کارگران بر اساس افزایش بازدهی کار و سود شرکت ها و بالابردن قدرت رقابت آن ها در سطح بین المللی بوده است. سران اتحادیه های کارگری در جلسات سالانه مشترک این دو اتحادیه جهت پیش گیری از بروز هرگونه اختلاف، امکان اعتصاب و هرگونه عمل یک جانبه از سوی کارگران، شرکت می کنند. در تمامی دوران بعد از جنگ سران اتحادیه های سراسری کارگری امکان شرکت در جلسات هیئت مدیره کارخانجات و موسسات سرمایه سوند را داشته اند. به این ترتیب سوسیال دموکراسی اروپای مرکزی با اتکاء به پارلمان بورژوازی به همان راه حلی می رسد که سوسیال دموکراسی میلپتانن لنینی سوار بر موج انقلابی کارگران روسیه و از طریق تسخیر قدرت سیاسی، نائل می آید. این هر دو روند محصول وحشت و هراس از کمون پاریس دیگری بود، وحشتی که بعد از کمون پاریس باعث تغییر چهره اروپا و ظهور سوسیال رفرمیسم منحنط و سندیکالیسم گردید. به جای جنبش ضد سرمایه داری کارگران که چون شبی در گشت و گذار بود، سندیکالیسم، قانون گرایی، توسل به انتخابات و احزاب سوسیال دموکرات و در یک جمله بختک رفرمیسم بر جنبش کارگری آوار شد. از طرف دیگر انقلاب کارگران روسیه تحت قیمومیت سوسیال دموکراسی میلپتانن درآمد و اردوگاه سرمایه داری حزبی و دولتی زاییده شد. این اردوگاه بلا فاصله توانست مبارزات کارگران نوحاسته آسیا و افریقا و امریکای جنوبی را ابزاری برای سهم خواهی و قدرت یابی در مناسبات با دنیای رقیب سرمایه غربی اروپائی و امریکائی در آورد. بدین ترتیب طبقه کارگر جهانی در مقابل بورژوازی به زانو درآمد. تاریخ بعد از کمون، تاریخ شکستهای پیاپی کارگران است. به موضوع شرایط کار در شوروی باز گردیم.

تفاوت ها در قرارداد کار روسیه شوروی در گذشته به سود آوری کل سرمایه اجتماعی شوروی گره زده می شد و نتیجه این پیوند سطح نسبتا مساوی دستمزد ها بنا بر تخصص کاری بود اما این در دوره های بعد بر اساس سود آوری هر موسسه جداگانه ای معین شد. نتیجه آن در ستون عمودی وزارت خانه ها، ادارات و موسسات صنعتی و مالی بیشتر مشهود بود. تخصیص مواجب کلان، امکانات اقتصادی و اجتماعی به مدیران این موسسات همواره و بعد از انقلاب اکثرا جزئی از دستگاه رهبری، برنامه ریزی و هدایت در اردوگاه شوروی بود. اما این سیستم در دوران های بعد از استالین و خصوصا بعد از 1969 به جنگ همه رهبران و مدیران سرمایه بر علیه یکدیگر تبدیل شد. م. آنتونوف در این مورد می نویسد «مالکیت دولتی بر ابزار تولید، که در حیطه اختیار فعالان بخش اقتصاد قرار داشت، نه یک پدیده واحد، بلکه بین انحصارات، وزارت خانه ها و ادارات و در زیر مجموعه های هر یک از آن ها بین موسسات و سازمان ها تقسیم شده بود. هر اداره طبق معمول، بدقت نظارت می کرد تا به منافع ناسازگارش با منافع بخش های مرتبط آسیب وارد نشود. در نتیجه اجرای هر گونه تصمیم بهینه از نقطه نظر کشوری به سوی مقاومت موسسات سوق داده می شد که اغلب باعث مخارج اضافی بسیار سنگین می گردید (میخائیل آنتونوف : سرمایه داری در روسیه جان نخواهد گرفت، سال 2005). اگر تا کنون با طبل و دهل و بوق و کرنا به کارگران سراسر اردوگاه شوروی گفته می شد که همگی باید برای ایجاد سوسیالیسم مورد نظر برنامه ریزان دولتی از جان مایه بگذارند و میلیون ها کارگر در دوره ها و سال ها و نسل های متوالی چنین می کردند و حاصل این جان فشانی بزرگترین غول صنعتی جهان در مدت کوتاه سی ساله بود، اکنون بیش از گذشته مدیران و برنامه ریزان سرمایه بر سر بدست آوردن امتیازات اقتصادی و اجتماعی و کسب سود بیشتر برای موسسه خود یکدیگر را می دریدند! اما گ. ای. خانین اقتصاددان شوروی توسعه اقتصادی این کشور و شدت یافتن روند انباشت سرمایه در سال های 1950 به بعد را نه نتیجه افزایش کمی انبوه کارگران جدید از روستاها بلکه محصول رشد بار آوری کار بعد از جنگ می داند. افزایش رشد بار آوری کار بعد از جنگ فقط خاص

سرمایه داری شوروی نبود بلکه محصول و پیامد رشد انواع تکنیک های تولیدی و گشایش حوزه های جدید پیش ریز سرمایه در کلیت سرمایه داری خصوصا در اروپا و امریکا بود بعد از جنگ بود. این خود معلول بحران اقتصادی و محصول بلافصل آن است که بر سرعت تولید در واحد زمان می افزاید و جنگ همواره در کوتاه ترین مدت شرایط بیشترین و موثرترین تکنیک های تولید را ایجاد می کند. خائین برای اثبات نظر خود به ارقام نیز مراجعه می کند و می گوید «فقط یک پنجم افزایش تولید (انباشت سرمایه) ناخالص داخلی مربوط به جلب نیروی کار اضافی بوده و 80 درصد افزایش تولید ناخالص داخلی اردوگاه شوروی به بهره وری کار مربوط می شود». او احتیاج به چنین مراجع و کلی گویی ها ندارد. رشد عظیم بار آوری کار بعد از جنگ نه تنها از ملزومات پیش ریز سرمایه در حوزه های مختلف اعم از کشاورزی صنعتی تا همه صنایع و مراودات سرمایه بود بلکه شرایط مادی و تکنیکی آن نیز در طول جنگ فراهم شده بود. همین پارامتر و اصل منبع اصلی شتاب روند افت نرخ سود در سال های پس از اوج گیری انباشت سرمایه در مقیاس بزرگ بود. بسیاری از اندیشمندان اردوگاهی پاکسازی های سال های پنجاه و شصت شوروی در خلق، دستگیری و حتی ناپدید شدن رهبران حزبی که نقش در برنامه ریزی های تولید داشتند نظیر گ. ماننکوف، ل. کاکانوویچ، م. سابورافوف، گ. پروخین، و. مولوتوف، آ. زوریف و آ. کاراوشکین را عامل مهم پاشیدگی و آغاز بحران سرمایه داری اردوگاهی می دانند. حال آن که پاکسازی ها معلول بحران سرمایه داری بود که از قبل آغاز شده بود. شروع اصلاحات مدیریت دولتی در دوره خروشچف معلول اوضاع نابسامان اقتصاد اردوگاه شوروی بود و نه علت آن. صندوق دولت سرمایه روبه تهی شدن می رفت و این علیرغم رشد انباشت سرمایه بود. رشد انباشت سرمایه مدت ها بود از رشد تولید اضافه ارزش پیشی گرفته بود. تا دوره استالین کمباین های کشاورزی، تعمیرات این وسایل مهم تولید کشاورزی صنعتی و حتی تراکتورها که توسط ماشین سازی های عظیم تولید می شد و تعمیر می گردید از مراکز فنی-تکنیکی به کالخورها اجاره داده می شد. از اواخر دهه 50 این روند متوقف شد و کالخورها مجبور به خرید این وسایل تولید، ماشین آلات کاشت و برداشت در کشاورزی صنعتی شدند. تعمیر این ماشین آلات کشاورزی نیز پر هزینه بود و اکثر کالخورها به قدر به باز پرداخت قروض خود به دولت نبودند چه رسد به تقبل هزینه تعمیرات آن ها. البته دولت سرمایه مبالغ قابل توجهی بابت اجاره و تعمیرات از کالخورها دریافت می کرد. اما فروش آن ها و گذاردن همه هزینه تعمیرات به عهده کشت و صنعت ها پر منفعت تر بود. خروشچف گروه تولیدکنندگان کالاهای مصرفی (معروف به آرئل ها) را بدلیل هزینه های سنگین برای دولت سرمایه منحل نمود و این تازه آغاز کار بود. در دوره کاسیگین-لیبرمن (1965 تا 69) آنچه که «تکامل برنامه ریزی و تقویت انگیزه های اقتصادی تولیدات صنعتی» نام گرفت عملا سوبسید کالاهای مصرفی توده های کارگر برداشته شد. صندوق های اجتماعی مصرف منحل گردید، دستمزدها و میزان آن به سود موسسات تولیدی و چرخش کالا گره زده شد. هنگامی که بحران های اقتصادی از دهه 70 آغاز جدیدی را نجوا کرد. هنگامی که بعد از دهه ها شتاب اقتصادی، تحت سیطره افزایش نجومی بار آوری کار و هنگامی که روند افزایش انباشت سرمایه و نرخ آن از نرخ رشد اضافه ارزش ها پیشی می گرفت و بحران ها را توفنده تر می کرد سرنوشتی یکسان برای بلوک شرق و غرب سرمایه رقم می زد. هیچ دلیلی بر کارکرد متفاوت قوانین اقتصادی بورژوازی در شرق نسبت به بلوک غربی سرمایه وجود نداشت. برای این که بتوان شباهت ها و تفاوت های سرمایه داری دولتی شوروی و چین را دریافت می بایست به آغاز پروسه شکل گیری این دو بازگشت.

ای.اچ کار در «تاریخ روسیه شوروی جلد دوم» می نویسد: گردش بسوی دهقانان فقیر در تابستان 1918 در سیاست شوروی به هدف اساسی دیگری وابسته بود و آن بناگذاشتن کشاورزی در مقیاس بزرگ بود. دهقانان فقیر تنها دهقانانی بودند که می شد تصور کرد به مالکیت دهقانی اعتنایی ندارند و لذا بالقوه با کشت و کار جمعی (کولکتیو) موافقت و این

پایه کشت به مقیاس وسیع بود. به همین دلیل طی فرمانی در فوریه 1919 اعلام شد که وقت گذار از اشکال فردی به اشکال جماعتی کاربرد زمین فرارسیده است و همه اشکال کاربرد فردی را می توان گذران و منسوخ دانست». هدف از کاربرد مقوله کشت و کار جمعی نه حفظ اصل و پرنسپ کار کولکتیو بلکه کشت به مقیاس وسیع با هدف بکارگیری ماشین آلات و ایجاد شرایط بالا بردن بار آوری کار بود. چنانکه اچ. کار هدف اساسی را «ایجاد اقتصاد تولید کننده واحدی که باید بیشترین مقدار کالاهای اقتصادی را با صرف کمترین کار مردمان در اختیار جمهوری شوروی بگذارد» می داند. وی ادامه می دهد «کشتزارهای شوروی که می توانند زیر نظر یک مدیر اداره شوند... سازمان آن ها مشابهت زیادی با سازمان کارخانه های ملی شده داشت» وی می گوید «فرمانی صادر شد که به موسسات صنعتی یا گروه های موسسات صنعتی، اتحادیه های کارگری اجازه می داد که به خرید زمین و تشکیل کشتزارهای بزرگ بپردازند... ظاهراً قصد آن بوده است که گهگاهی دسته هایی از کارگران را به روستاها بفرستند که در ساخوز های صنعتی بجای کارگران محلی کار کنند. باز گشت کارگران کارخانه ها به روستاهای خود در فصل درو یکی از پدیده های عادی صنایع روسیه بود». این پدیده در مورد چین بدین صورت عمل می کند که دولت سرمایه، به دهقانان فقیر (کارگران مهاجر) که یا هیچ زمینی برای کشت ندارند و صرفاً کارگر دیگرانند و یا قطعه زمینی در حدود 0.5 هکتار دارند که حتی برای احتیاجات ضروری خانواده کافی نیست، در فصل غیر درو اجازه می دهد که روستاهای خود را برای جستجوی کار ترک کنند (البته نه همه اعضای خانواده) به این ترتیب توده عظیمی از کارگران مهاجر که بطور موقت راهی شهر ها می شوند اما در حالت عادی با قراردادی که دولت های محلی با آنان بسته اند به همین قطعه زمین کوچک بسان بردگان بسته شده اند.

اچ. کار دوره پیش از انقلاب اکتبر را چنین توصیف می نماید «دهقانان روسیه نه به دو قشر بلکه به سه قشر تقسیم می شدند. یکی دهقانان مرفه (گولاک ها) که هم برای مصرف خود کشت می کردند و هم برای بازار، این ها کارگر اجیر می کردند و مازاد تولید خود را می فروختند. این بخش دهقانان کمتر از 10 درصد جمعیت روستا را تشکیل می دادند، دهقانان فقیر که حدود 40 درصد جمعیت روستا را تشکیل می دادند زمین نداشتند و یا زمین شان کوچکتر از آن بود که کفاف خود و خانواده شان را بدهد و ناچار کار مزدی می کردند. دهقانان میانه حال که حدود 50 درصد جمعیت دهقانان را تشکیل می دادند که می توانستند خوراک خود و خانواده شان را تامین کنند اما کارگری را اجیر نمی کردند و مازاد محصولی نیز نداشتند. اما دهقانان میانه حال علیرغم همه حمایت های دولت مرکزی از آن ها، رفته رفته صدای شکایتشان بلند شد که ساخوزها چیزی نیستند به جز بازگشت املاک بزرگ زیر پرچم شوروی، لنین بد گمانی و خشم دهقانان را نسبت به ساخوزها، بویژه وقتی که استعمارگران قدیم کارهای اداری و فنی آن ها را بر عهده داشته باشند اذعان دارد. با این اوصاف، ساخوزها مورد حمله کامل قرار گرفتند که با پیشنهاد مزدهای کلان متخصصان را بسوی خود جلب کرده اند و در کار توزیع زمین مداخله می کنند. گفتند که مدیران ساخوزها در عمارت های اربابی سابق با تجمل زندگی می کنند و اربابان اخراج شده را به نام مدیران ساخوز به سر جای خود باز گردانده اند. با توصیفی که اچ. کار از ساختمان طبقاتی روستاهای روسیه می نماید بخش اعظم جمعیت در روستاها چه در زمان تزار و چه پس از آن کارگر مزدی اند و اصطلاح دهقان به آن ها فقط بخاطر زندگی در روستا اشتباه محض است و بسیار شباهت به « طبقه متوسط» دارد که مدت ها است خوراک رفرمیست های چپ در سراسر دنیای سرمایه است که، با هدف متلاشی کردن کارگران، به اقشاری از طبقه کارگر نظیر معلمان، کارگران حوزه درمان سرمایه، کارگران ادارات دستگاه بورکراسی سرمایه و حتی فروشندگان کالا ها، اطلاق می شود!!

این تقسیم طبقاتی روستای روسیه با تقسیم زمین نیز هم آهنگی دارد:

سال	1917	1919	1920	نوع زمین به درصد
درصد زمین	11.5	6.5	5.8	زمین های شخم نخور (بایر)
درصد زمین	58	72	86	زمین های شخم خور کوچک (دهقانان فقیر)
درصد زمین	21.7	17.5	6.5	زمین های شخم خور متوسط
درصد زمین	9	3.8	1.7*	زمین های شخم خور بزرگ

\* اچ. کار علت روند کاهش زمین های بزرگ که موجب سیر نزولی تولید در این سه سال شد را کمبود نیروی کار، کمبود ابزار کار و کود می داند. بهمین دلیل کمبود تولید کالاهای سرمایه ای برای صنایع موجب افت تولید و کاهش انباشت سرمایه در صنایع وابسته گردید. زیرا که دهقانان میان حال (مالک اسمی زمین های شخم خور متوسط) بطور عموم به تولید مواد خوراکی مورد مصرف خانواده خود می پرداختند و نه کالاهای ویژه و با ارزش نیمه سرمایه ای که در صنایع بکار می رفتند مانند ارزن، چوب، دانه های روغنی، پنبه، شاهدانه، کف و علوفه دام و دهقانان فقیر حتی از عهده تولید مایحتاج سالیانه خود نیز بر نمی آمدند.

این که اقتصاددانان و برنامه ریزان سرمایه اجتماعی شوروی از لنین، تروتسکی و استالین گرفته تا هر خرده مدیر دولتی با تصور سوسیالیسم به سرمایه داری دولتی می نگریستند و تحت تاثیر این حال و هوا و توهمی که خود ایجاد کرده بودند می زیستند و عمل می کردند و در برخی موارد در این اواخر امکانات رفاهی اندکی یا امتیازاتی به طبقه کارگر داده بودند هیچ از ماهیت روابط تولیدی سرمایه داری حاکم بر این جامعه بزرگ نمی کاست و هیچگونه تغییر جزئی نیز در این روابط ایجاد نمی کرد و به همین دلیل روند اقتصادی، تضاد طبقاتی و منافع متضاد کارگران با این روابط از همان قوانینی تبعیت می کرد که سایر بلوک های سرمایه داری نیز از آن تبعیت می کردند. همه هدف سوسیال دموکراسی روسیه تحول سرمایه دارانه روسیه و رفتن راه صد ساله سرمایه داری غرب در یک شب بود. در این روند و پروسه سرمایه داری دولتی می توانست بعنوان وسیله مهمی مورد استفاده قرار گیرد، چنانکه در عمل نیز چنین شد. بلوک غربی سرمایه نیز نمی توانست به شیوه قبل ادامه حیات دهد. تحت تاثیر و از وحشت کابوس خروش طبقه کارگر خود، مجبور به دادن امتیازاتی هر از چند گاه می شد تا شبح کابوس مبارزات کارگران سده قبل را از سر بیرون کند. بورژوازی اروپا بخصوص تا مرز سقوط در دو سده قبل پیش رفته بود و فقط کمی تجربه و طاعون سوسیال رفرمیسم سوسیال دموکراسی او را نجات داد، به همین دلیل و به شکرانه این تجربه مجبور به دادن امتیازاتی به طبقه کارگر می شد، امتیازاتی که هیچ تضمینی بر آن نبود و هر لحظه فرصت کرد بخشی از آن را پس گرفت. این دو روند و تاکتیک سوسیال دموکراسی در غرب و شرق اروپا خواستگاه طبقاتی یکسانی داشت و آن حفظ روابط کار مزدی سرمایه داری بود و به یک نتیجه نیز انجامید. در شرق سوسیال دموکراسی میلیتانت لنینی قدرت سیاسی را تسخیر کرد و خود را نماینده پرولتاریا نامید و همانطور که سه دهه پیش از آن در برنامه ها و اهداف خود سرمایه داری دولتی را عین سوسیالیسم خوانده بود، فرمان باز گشت به کار مزدی کارگران را صادر کرد. سوسیال دموکراسی غرب اروپا با اندک تفاوتی طبقه کارگر را به دار پارلمانتریزم بورژوائی بست و با دادن امتیازاتی آن ها را در چنبره رقابت های جناح های طبقه سرمایه دار زندانی و فلج کرد. همه سوسیال دموکراسی اروپا اعم از غربی تا شرقی احزاب بورژوائی بودند که در حال ساخت سیستمی محکم و با دوام در مقابل مبارزه طبقاتی کارگران بعد از کمون پاریس بودند که بتواند روابط تولیدی حاکم بر کار مزدی را بهر صورت و در هر مرحله ای سر پا نگهدارد. کائوتسکی رهبر سوسیال دموکراسی

آلمان سرمایه داری دولتی را کعبه آمال و واسط بین سرمایه داری و سوسیالیسم می دانست و همه انترناسیونال دوم با همه احزاب رنگارنگ که خود را نمایندگان پرولتاریای اروپا می دانستند خصوصی بودن مالکیت، غیر عقلانی و بی برنامه بودن سرمایه داری را در مقابل اقتصاد عقلانی و برنامه ریزی قرار می دادند. برای همه اینان نوع مالکیت سرمایه ماهیت طبقاتی روابط تولید را تعیین می کرد. دولت و مالکیت دولتی سرمایه عین سوسیالیسم بود. این احزاب رشد و تکامل انحصارات سرمایه داری را رشد سوسیالیسم در دل روابط تولیدی سرمایه داری عنوان می کردند، هسته مرکزی سوسیال رفرمیسم که هنوز بعد از 150 سال شیخ آن در سراسر دنیای سرمایه بالای سر طبقه کارگر جهانی پرده می زند. برنامه ارفورت (1891) سوسیال دموکراسی آلمان بر بی برنامه‌گی ذاتی در وجود سرمایه داری خصوصی تاکید می کند و می گوید اگر ما از شرکت های سهامی به تراست ها منتقل شویم، که شاخه های کامل صنایع را بزییر فرمان و در انحصار خود در می آورند، نه تنها تولید خصوصی بلکه بی برنامه‌گی نیز پایان می یابد. لنین همین را چنین فرموله می کند «تراستی شدن اجباری یعنی تشکیل اجباری اتحادیه های صنعتی زیر نظارت دولت، این است آنچه سرمایه داری آماده ساخته است. این است آنچه دولت یونکر در آلمان انجام داده است. این است آنچه در روسیه برای شوراها، برای دیکتاتوری پرولتاریا انجام خواهد گرفت. این است آنچه دستگاه دولتی کلی امروزی و غیر بوروکراتیک ما به ما خواهد داد» جلد 26 آثار لنین صفحه 261-262

مسیری که سوسیال دموکراسی علی العموم و لنینیسم بخصوص از آغاز تا فرجام انترناسیونال دوم و در تمامی طول سال های قبل از وقوع انقلاب اکتبر در پیش پای جنبش کارگری روسیه قرار داده بود حفظ کلیت روابط کار مزدی و روابط تولیدی سرمایه داری بود. به پرولتاریای روس و عده سر خرمن می داد که ابتدا می بایست همه چیز، از قدرت چانه زنی بر سر مایحتاج روزانه تا شوراها ی کارگری نیم بند (هر شورائی لزوماً شورای ضد کار مزدی طبقه کارگر نیست. جنبش شورائی ضد سرمایه داری کارگران چیزی بسیار فراتر از سازمان های دموکراتیک کارگری موسوم به شورا است که در انقلاب 1905 و فوریه 1917 شکل گرفت) خود را وقف گسترش و تکامل سرمایه نماید. لنین می گفت آن چه طبقه کارگر روسیه از آن رنج می برد عدم این تکامل است (دو تاکتیک سوسیال دموکراسی: طبقه ی کارگروسیه نه از سرمایه داری، بلکه از پیشرفت نامکفی و شکل نامتکامل آن زجر می کشد) لذا تصرف ابزار تولید و دولتی کردن سرمایه را هدف عاجل و نهایی قرار داد. پیداست که سوسیال دموکراسی روسیه همانند برادران غربی آن حزبی بورژوا رفرمیستی بود که خود را در پوشش حزب پرولتاریا مخفی می کرد و بقیه فلسفه بافی ها و توجیهاات با هدف تکامل سرمایه دارانه پیش گرفته می شد. این از ندانستن ها و کم دانستن های او و کائوتسکی، پلخائف و دیگر فعالان سوسیال دموکراسی نبود. این افکار، ایده ها و سیاست ها نیستند که تاریخ و واقعیت های تاریخی را می سازند بلکه برعکس این واقعیت ها و خواستگاه طبقاتی اند که همانگونه عمل می کنند که نیاز مادی و اقتصادی جامعه ایجاب می کند. از طرف دیگر شاخص واقعی سرمایه داری یا سوسیالیستی بودن شیوه تولید و مناسبات اجتماعی مطلقاً شکل حقوقی و صوری مالکیت ابزار کار نیست. مالکیت ابزار کار در طول عمر سرمایه داری اشکال مختلفی بخود گرفته و هنوز نیز متحول می شود. آن چه در این روابط تولید پابرجا و مشخصه است کالا بودن نیروی کار و رابطه خرید و فروش نیروی کار است. فروش نیروی کار معنای بسیار دقیق و روشنی دارد. کسی که نیروی کارش را می فروشد از کار خود جدا می گردد، حق دخالت در تعیین سرنوشت کارش را از دست می دهد و مجبور به قبول انحصار این حق برای خریدار نیروی کار می گردد.



تروتسکی در کنگره حزب مارس 1921 در قطعنامه می نویسد «برنامه اقتصادی واحد، فقط در صورتی معنی دارد که ما دستگاه لازم را برای تسهیم صحیح نیروی کار بر پایه برنامه اقتصادی واحدی که در برگیرنده تمام کشور و همه شاخه های اقتصاد باشد در دست داشته باشیم». این ها هسته اصلی احزاب بورژوا رفرمیستی اند که نفس گرم و مسمومشان شامه و مغز طبقه کارگر اروپا را آلوده است. لنین در پیش نویس طرح اقتصاد نوین (نپ) با افتخار می نویسد که ایده سرمایه داری دولتی را او در همان زمان 1905 طرح کرده بود. لذا همه آن چه بعد از اکتبر 1917 صورت می گیرد عینا همانی است که در برنامه های حزبی کل سوسیال دموکراسی و در دل انترناسیونال دوم شکل گرفت. جنگ و دعواهای گروه های مختلف و فراکسیون های حزبی نیز از نوع اختلافات بورژوایی پارلمانتاریسم بود. این که لنین در «آیا بلشویک ها قدرت را تصرف می کنند» نوشته بود: رژیم جدید بیش از پیش به مهندسان، مهندسان کشاورزی، کارشناسان فنی، انواع متخصصان فنی دارای تعلیمات علمی نیاز خواهد داشت و در دوران گذار به این افراد باید بیش از کارگران مزد داده شود» فقط قانع کردن اپوزیسیون های حزبی بود و کنایه به کارگران که دست از اتوپیای سوسیالیستی بردارند و به همین سرمایه داری دولتی بسازند!! هنگامی که مخالفان چپ این ها را «احیای رهبری سرمایه داران» نامیدند. لنین در پاسخ گفت «رهبری سرمایه داران نه به نام سرمایه داران بلکه بنام کارشناسان فنی یا سازماندهندگان داده می شود» او در مرکزیت بورکراتیک دادن به اداره صنایع و دستگاه های دولتی در «وظایف جاری حکومت شوروی» می نویسد «هر صنعت ماشینی بزرگی وحدت بلاشرط و جدی اداره ی هدایت کننده کار همزمان صدها و هزارها و ده ها هزار تن از مردم را لازم می آورد... تابعیت مطلق از اداره ی واحد صورت بلا شرط روند کار است که از روی الگوی صنعت بزرگ سازمان یافته باشد». سرمایه و طبقه سرمایه دار تسلط خود بر شرایط کار، تولید، استثمار و زندگی کارگران را فقط از طریق توسل به قهر و قدرت دولتی اعمال نمی کند. برتری علمی، تخصص، قدرت مدیریت و تفوق در برنامه ریزی های اجتماعی یا سیاستگذاری ها و نوع این موارد نیز همگی مکانیسم های اعمال حاکمیت و مالکیت و قدرت هستند. این را دستگاه دولتی شوروی بخوبی بکار می بست و به بهترین وجهی از آن استفاده می کرد و هر مانعی از طرف کارگران را با بالا بردن پرچم قدرت مدیریت و رهبری به آن ها گوشزد می کرد. رمز آمیزی سرمایه، وانمود کردن قابلیت برنامه ریزی مدیران، وانمود کردن این که سرمایه خود افزاست و کارگران هیچ اند از ویژگی خود این روابط است و خاص دولت سرمایه شوروی نبود و نیست. مدیریت در موسسات دولتی با تاکید بر این که «هیچ سازمان اتحادیه ای مستقیما در کار موسسه دخالت نمی کند» توسط کنگره حزب در سال 1920 اتخاذ شد و به سرعت نیز به مرحله عمل درآمد بطوری که در همین سال از 2051 موسسه 1873 واحد با مدیریت تک نفره اداره می شد. جالب این که دولت حتی دخالت اتحادیه های کارگری بر نمی تافت و تمامی تلاشش را می کرد که آن ها را در دستگاه دولت منحل کند. این تلاش یک سال ادامه یافت تا بالاخره در سال 1919 به تصویب کنگره اتحادیه های کارگری رسید. اما سه سال طول کشید تا به مرحله عمل در آمد. اتحادیه های کارگری حتی در سال های بلافاصله پس از انقلاب همان نقشی را در شوروی ایفا می کردند که در بلوک غربی سرمایه. نخستین قانون کار شوروی در 10 اکتبر 1918 به تصویب کمیته اجرایی سراسری رسید و شش ماه بعد به اجرا در آمد. عقد قرارداد کار که جمعی نیز بود و شرایط استخدام را تعیین می کرد بین اتحادیه ها بعنوان نماینده کارگران با کارفرمایان یا مدیریت موسسه انجام می شد. طبق این قانون، کار بصورت خدمات اجتماعی تعریف شد و بکار بردن لفظ خرید و فروش نیروی کار سرمایه دارانه قلمداد شد و منسوخ گردید. طبق این قانون، کار یک وظیفه اجتماعی بود و تعیین می کرد که اگر کارگر متخصص کاری برایش پیدا نشد می بایست آن چه در دسترس است را بپذیرد. به این ترتیب بتوارگی کالا و پول در سرمایه داری دولتی نیز بهمان صورت عمل می کند که در هر جامعه

بورژوازی که شکل کالایی تولید و نیروی کار رابطه کارگران مزدی را با محصول کارشان قطع می کند. کارگران مزدی در این شکل مالکیت سرمایه نیز به محصولات کار خود همانگونه می نگرند که خارج از توان کنترل آن ها است و در نتیجه تحت سلطه محصول کار خود، ابزار کار و سرمایه دولتی اند. مارکس شروع چنین روندی را می بیند و در جلد سوم فصل 27 «نقش اعتبار در تولید سرمایه داری» در مورد شکل گیری مونوپل ها، انحصارات و شرکت های سهامی چنین می نویسد «این امر عبارت از حذف شیوه ی تولید سرمایه داری در درون خود شیوه ی سرمایه داری. و لذا عبارت از تضادی است که انتفاء خود را خود پیش می آورد و در نظر اول بمثابه نقطه گذار ساده ای بسوی شکل تولید جدید نمایان می گردد. با همین خصلت است که تضاد مزبور در عمل نیز تظاهر می کند. در برخی از محیط ها انحصار پیش می آورد و لذا مداخله دولت را ایجاب می کند. یک آریستوکراسی مالی تازه، یک نوع جدیدی از انگل ها را در سیمای طرح ریزان، موسسین و مدیرانی که فقط اسماً این سمت را دارا هستند، بوجود می آورد. سیستم تمام عیار شیادی و نیرنگ در رابطه با مسئله بنیادگذاری، صدور سهام و داد و ستد سهام ایجاد می نماید. این وضع عبارت از تولید خصوصی است بدون کنترل خصوصی» مارکس ادامه می دهد «قطع نظر از سیستم سهامی- که خود حذف صنعت خصوصی بر مبنای خود سیستم سرمایه داری است و به میزانی که گسترش می یابد و محیط های تولیدی نوئی را فرا می گیرد صنعت خصوصی را نابود می سازد- اعتبار برای تک سرمایه دار یا کسی که بمثابه یک سرمایه دار تلقی می شود، در درون مرزهای مشخص، دست یابی مطلق بر سرمایه ی غیر، مالکیت غیر و لذا بر کار غیر را فراهم می سازد. استیلا نه بر سرمایه خود، بلکه بر سرمایه ی اجتماعی، تسلط بر کار اجتماعی را نیز به او می بخشد». سرمایه یک رابطه اجتماعی است که در هر شکل و شمایلی قوانین، فرهنگ و روابط اجتماعی خود را شکل می دهد و حاکم می نماید. آغاز روند وادار کردن کارگران به تغییر محل کار، ایجاد اردوگاه های کار اجباری برای فراریان جنگ، زندانیان و کودکان از آوریل 1919 آغاز شد. بسیج جنگی بهانه ای شد تا این مراکز برای همیشه دائمی گردند. نخستین دادگاه های انضباط کارگران از اواسط 1919 شکل گرفت و کار این ارگان سرکوب سرمایه حتی بعد از پایان جنگ داخلی شدت بیشتری گرفت. گزارشات اواسط 1920 از موارد این محکومیت های کارگران چنین می گوید: «آمدن به سر کار، رفتار نادرست در مقابل مشتری، غیبت از کار در روزهای یکشنبه، رعایت نکردن انضباط اتحادی، اطاعت نکردن دستور مدیران، رها کردن خود سرانه کار، تبلیغ برای کوتاه کردن ساعات روزانه کار. در نیمی از موارد کارگر از کار اخراج می شد. با وجودی که نیروهای مخالف شوروی شکست خورده بودند اما نظامی کردن کار تحت عنوان «سپاه های کار» با شدت ادامه داشت بطوری که تروتسکی در نهمین کنگره حزب می گوید «نظامی کردن اقتصاد بدون نظامی کردن خود اتحادیه های کارگری، بدون استقرار رژیم که در آن هر کارگری خود را سرباز کار بداند و نتواند خود را آزادانه به معرض فروش بگذارد، مقدر نیست، اگر دستور انتقال او داده شود باید اطاعت کند. اگر اطاعت نکرد فراری از خدمت است و مجازات می شود. کیست که باید این جریان را دنبال کند؟ اتحادیه های کارگری، اوست که رژیم نوین را به وجود می آورد. این است نظامی کردن طبقه کارگر». این ها فقط حرف نبود بلکه به سرعت به عمل کشیده می شد. هدایت کلی کار بازسازی و تقویت حیات عادی اقتصادی اورال، دونتسک (استخراج معادن زغال سنگ)، جنوب شرقی روسیه، اوکراین، خط آهن ترکستان و غیره به سپاه های کار سپرده شد که نتایج انباشت عظیم سرمایه در این نواحی و حوزه ها یک دهه بعد معلوم شد. ماشین تولید سود و سرمایه شوروی به حرکت درآمده بود. ظاهراً با شروع طرح نپ سیاست «نظامی شدن کار» از جانب دولت می بایست تخفیف پیدا کند اما در عمل اعتبار آن در نتیجه های اقتصادی معلوم شد و در برنامه های پنج ساله در پیش گرفته شد. لنین در سومین کنگره اتحادیه های کارگری سراسر روسیه در باره «کارگر گیری» گفت: «کار بایستی به نحو نوینی سازمان داده شود، اشکال تازه

ای از پاداش و اطاعت از انضباط کار ایجاد شود» در این گفتار توجه به عملکرد سیاست های کاری تروتسکی بود. او اضافه می کند که «ایجاد شکل جدید انضباط اجتماعی کاری است که چندین دهه طول می کشد» البته در این مورد او اشتباه می کرد زیرا در نخستین برنامه پنجساله سیاست کاری جدید به ثمر نشست!! در همین سال بوخارین در کتاب «اقتصاد دوران گذار» نوشت که «سرویس کار در نظام سرمایه داری به معنای به بردگی کشیدن طبقه کارگراست، اما همین کار در دیکتاتوری پرولتاریا چیزی جز خود سازماندهی طبقه کارگر نیست». این سرآغازی بود بر سرنوشت غم انگیز یکی از پر خروشنترین و پیشرفته ترین جنبش های کارگری جهان. مهر سکوئی که بدین وسیله بر دهان طبقه کارگر روسیه زده شد نه تنها او را به مخوف ترین و عمیق ترین سیاه چال های تاریخ سرمایه داری عقب راند بلکه همزمان بزرگترین و پر شتاب ترین سرمایه داری جهانی را به نیرویی تبدیل کرد که بر سهم خواهی بر سر تقسیم اضافه ارزش های جهانی هیچ مانعی جز خود آن و بحران های بعدی آن بر سر راهش نبود. سکوت طبقه کارگر روسیه نه تنها سر آغاز شکل گیری ماشین جنگی بود که می بایست در مقابل نیروی نظامی مخوف نازی می ایستاد بلکه می بایست میلیون میلیون به جبهه های سلاحی طبقه کارگر اروپا در جنگ امپریالیستی دوم فرستاده می شد تا سهم این غول عظیم سرمایه را از چنگ رقبای آن در آورد. سرمایه داری دولتی شوروی تحت عنوان سوسیالیسم می بایست طبقه کارگر روسیه را به آن درجه از بدبختی، زبونی، تلاشی و اضمحلال طبقاتی بکشاند که امروز یا در چنگال فاشیسم پوتین در سوریه، خاورمیانه و دونتسک اوکراین به سلاحی دیگر توده های کارگر جهان برود و یا در داخل ملعبه دست ناسیونالیسم اپوزیسیون او نظیر الکسی ناولنی ها قرار گیرد.

از سال 1921 «سیاست نوین اقتصادی نپ» مبنای حمایت دولت سرمایه از تعاونی ها، واگذاری امتیاز شرکت ها به اشخاص، بازگشایی بازرگانی خصوصی و استقبال از سرمایه خارجی، واگذاری فروش کالاهای کشاورزی مازاد از دولت به تولید کنندگان در بازار بود. مالکیت صنایع و واحد های کوچک و متوسط در شهرها در اختیار صاحبان این صنایع اما صنایع سنگین، خطوط حمل و نقل، تجارت خارجی و سیستم بانکی در اختیار دولت سرمایه بود. در تمامی مدت یعنی از اکتبر 1917 دولت مرکزی با سرمایه های متمرکز به رقابت با تولید کنندگان کوچک، فارم داران و مزرعه داران می پرداخت و سعی می کرد از طریق ایجاد و حفظ انحصار خرید محصولات اینان هر چه بیشتر سود حاصله را به انباشت سرمایه های خود تبدیل نماید.

اولین برنامه پنج ساله اقتصادی همراه بود با باز پس گیری 25 میلیون مزرعه متعلق به مالکان خصوصی بشکل 250 هزار زمین تعاونی، برداشت سهم دولت پیش از سهم تعاونی ها و به این ترتیب رقابتی ژرف بین مالکیت های مختلف سرمایه، سهم دولت سرمایه از انباشت در کشاورزی و سهم تعاونی های مختلف از آن ها، درگرفت. در زمینه صنعتی تولید زغال سنگ، فولاد، تراکتور سازی، کارخانه ها و معادن بزرگ شروع به کار کردند و صنعت ماشین سازی به راه افتاد.

قبل از نپ، سرشماری 1920 (از کل جمعیت 137 میلیون نفر 21 میلیون نفر، 15.3 درصد در شهرها بودند) در تمامی شوروی مجموع موسسات صنعتی را 404 هزار واحد که 350 هزار واحد آن در حال کار بودند ارزیابی کرد. سه چهارم این تعداد موسسات تک نفره و یا خانوادگی بودند و یک چهارم بقیه کارگر مزد بگیر در تولید داشتند. رقم کل کارگران از سرشماری 1920 می بایست حدود 96 میلیون باشد در حالی که رقم کل کارگران صنایع 2 میلیون و 200 هزار (89 درصد همه کارگران صنایع) گزارش شده است. از این تعداد 1 میلیون و 410 هزار کارگر در صنایع بزرگ (64 درصد کل) که بیش از 30 کارگر داشتند شاغل بودند. کل صنایع دولتی شده 37 هزار واحد بود که 1 میلیون 615 هزار کارگر داشتند. تعاونی ها 23 هزار کارگر داشتند. صنایع دولتی شده عبارت بودند از حمل و نقل،

ساختمان سازی، برق و سوخت، شیمیایی، نساجی، چرم، کاغذ، فلزات، توتون و تنباکو و سیگار، چاپ، موسیقی، شیرینی سازی، رنگ و لاک. در این جا وضع تعاونی ها بهمان گونه بود که سایر شرکت ها اعم از دولتی و خصوصی. از آن جایی که پول کاملا ارزش خود را از دست داده بود، دستمزد جنسی متداول شده بود. کارگران بسیاری واحد های کار و تولید کالاهایی که خود تولید کرده بودند بصورت دستمزد دریافت می کردند. آن ها چاره ای نداشتند جز این که محصولات را یا در بازار بفروشند و یا مبادله جنسی کنند. فضای خالی فروشگاههای دولتی و فعالیت شدید مراکز بازرگانی خصوصی حاصل این سیاست بود. در واقع نپ چیزی نبود جز تصویب نوعی روش بازرگانی که بطور خود انگیزه پدید آمده بود. اما دولت مجبور بود جهت پرداخت هزینه های دولت و دادن اعتبار به صنایع و مبادلات بازرگانی خود به چاپ هر چه بیشتر اسکناس روی آورد. لنین در ماه مای 1919 در تقاضا از دهقانان نوشت «غلات خود را در مقابل اسکناس تحویل دهید که در ازای آن نمی توانند کالایی دریافت کنند ولی این پول نشانه ای است از وامی که به دولت داده شده است»!! یکی از نمایندگان اتحادیه های کارگری در کنگره سراسری همین سال می گوید «اتحادیه های کارگری باید در آینده نزدیک نظام دستمزدی جنسی را بنا بگذارند، با این کار حتی در این زمینه نیز پول باقی نمی ماند و ما سرانجام به جایی می رسیم که بدون محاسبه بر حسب روبل کار خود را انجام دهیم و انرژی مصرف شده را بر حسب تعداد روزها و ساعات حساب کنیم» (بحث در جلسه عمومی بخش مربوط به هزینه صنایع، کنگره 1919). بنظر می رسد که کارگران بسیار بهتر و بیشتر از لنین بنیان اقتصادی جامعه سرمایه داری را می شناختند. آن ها در این جا کار اجتماعا لازم خود را اساس تعیین ارزش کالا می دانند که در واقع محصول کالا شدن کار است. ارزش هر کالا معادل کار اجتماعا لازم یا زمان کار اجتماعا لازمی است که در تهیه آن مصرف شده است. این واحد واقعی و حقیقی در تعیین قیمت بازار کالاها، پروسه تشکیل نرخ سود عمومی، چگونگی توزیع اضافه ارزشهای حاصل استثمار پرولتاریا میان بخش های مختلف سرمایه، رقابت سرمایه ها برای تصاحب سهم افزون تر اضافه ارزش ها، تقلای تک سرمایه ها یا بنگاههای سرمایه داری برای افزایش هر چه بیشتر بارآوری کار اجتماعی، رابطه میان بخشهای مختلف سرمایه بین المللی و نوع این عرصه ها، و این را کارگران اگر نه بخوبی اما تا این حد می دانند که جواب لنین را این طور می دهند. با این وجود ماه ها طول کشید تا کنگره شوراهای اقتصاد ملی سراسر روسیه در ژانویه 1920 اعلام کرد «واحد کار پایه ی اندازه گیری شناخته شد. حساب داری به واحد ثابت احتیاج دارد و این واحد زمان کار خواهد بود». سیاست تمرکز سرمایه ها بیشتر در زمینه صنایع صورت گرفت و تلاش برای انتقال آن به کشاورزی در حد شکل دادن ساوخوزها، کالخوزها و آرتل ها (شرکت های تجاری مبادله کالاهای کشاورزی) آن هم بطور محدود باقی ماند. به همین دلیل لنین نیز در جزوه «درباره مالیات جنسی» نوشت که اقتصاد روسیه برخی مشخصات سرمایه داری پیشرفته را نشان می داد. در سال 1921 و بدنبال پیاده شدن طرح نپ اجاره دادن زمین کشاورزی و داشتن کارگر رسمیت یافت. غالبا قانونی شناختن عمل رایجی که تا آن موقع غیر قانونی شناخته می شد نوآوری نبود بلکه بیشتر شناسائی و ترویج امری بود که بعد از تسخیر قدرت توسط بلشویک ها بوجود آمد. از این نظر این حزب و کل ساختار بورکراتیک روسیه شوروی بسیار عملگرا بود و خود را با شرایط وفق می داد. مبادلات کالا بصورتی روشن این پدیده را نشان می داد. لنین این را چنین بیان می کرد «آزادی بازرگانی تا حدی به معنای رشد سرمایه داری است... این سرمایه داری تحت ضبط و نظارت دولت خواهد بود». با وجود مالکیت دولتی بر همه زمین ها این حق برای دهقانان به رسمیت شناخته شد که زمین خود را از آن خود بدانند و آن را افزایش دهند، با کمک کارگر مزدی به کشت آن بپردازند یا آن را به دیگران اجاره دهند و بعنوان یک شهروند مالیات بپردازند. مالیات، اجاره زمین و فروش کالا های تولید شده کشاورزی و دامی به دولت مهمترین منابع ارزش افزایی سرمایه دولتی در این حوزه های

پیش ریز سرمایه شد. همه این ها بر این فائده سرمایه داری قرار دارند که طبق روند سرمایه سود ده باشند تا بتوانند پا بر جا باشند. لنین در توضیح طرح نپ به دهمین کنگره حزب در مارس 1921 می نویسد «آزادی و حقوق تعاونی ها در اوضاع کنونی روسیه به معنای آزادی و حقوق سرمایه داری است... اما این سرمایه داری تعاونی در تمایز با سرمایه داری خصوصی انتفاعی، در حکومت شوروی نوعی سرمایه داری دولتی است و از این حیث فعلا برای ما مفید است». این فرمول بندی ها بارها در رابطه های مختلف اقتصادی اعم از صنایع، کشاورزی صنعتی، بازرگانی و بطور کلی مبادله و گردش کالا، پول و سرمایه بکار برده می شد. تمامی این سیاست بازی ها برای فریب کارگران و اسیر کردن آن ها در دام توهم سوسیالیسم بود. همین سیاست و نیرنگ امروز تحت عناوین مبارزه با نفولیبالیسم، دولتی کردن تولید و مبادله کالا از طرف انواع احزاب و گروه های پوپولیستی و سوسیال رفرمیستی بکار می رود. نیرنگ و شیادی که عمری حدودا صد و پنجاه ساله دارد!! اما در همان زمان و هم اکنون موضوع اصلی که پنهان نگهداشته می شود تا در انظار توده های کارگر اصلاحات به نفع آنان قلمداد گردد، رقابت بر سر سهم سود اجتماعی حاصل ارزش اضافی تولید شده توسط کارگران بوده است. در شوروی تلاشی برای باز پس گیری اموال تعاونی ها که قبلا مصادره شده بود می شد. ادارات و تراست های دولتی، سندیکاهای صنعتی و مالی مدام تعاونی ها را نادیده می گرفتند و خود را فرمانروان اقتصادی جامعه می دیدند. تعاونی ها سعی می کردند مبادلات خود را با تجار و بازرگانان خصوصی انجام دهند. با این حال به علت تسلط نسبتا کامل تراست ها و سندیکاهای دولتی ارقام سال 1922 نشان می دهد که تعاونی ها بیش از سه چهارم اجناس خود را در مبادله با تراست ها و شرکت های دولتی کسب می کردند. تعداد تعاونی ها در سال 1923 حدود 55 هزار فروشگاه بودند که هزاران کارگر در آن ها کار می کردند. کالا و مواد خام بدلیل نوسان های شدید روبل عموما بر حسب قیمت میانگین بازار اروپایی بویژه بازار لندن ارزش گذاری می شد. با وجود کاهش ارزش روبل باز گشت به این واحد ارز را امری ناگزیر ساخت. بانک دولتی که بعد از نپ دوباره کار خود را آغاز کرد وظیفه اصلی خود را توسعه صنایع، کشاورزی و مبادله کالا از طریق دادن اعتبار و سایر عملیات متداول بانکی جهت تسهیل روند گردش سرمایه و انباش قرار داد. این بانک با سرمایه 2 هزار میلیارد روبل آغاز بکار کرد. بانک دولتی جمهوری شوروی سوسیالیستی (گاسبانک) دارای نرخ بهره گزاف برای نهادها و موسسات دولتی ماهانه 8 درصد (96 درصد در سال) و برای موسسات خصوصی 10 درصد (120 درصد سالانه) بود!! با این حال این بانک با پولی کار می کرد که به سرعت و روزانه ارزش خود را از دست می داد. لذا سیاست و اعتبارات آن بی ارزش می شد به همین دلیل در نوامبر 1921 روبل جدیدی منتشر شد که ارزش بازاری آن، یک ده هزارم، روبل تزاری بود. اما همین نیز دائما در حال سقوط بود. داستان سقوط نرخ پول شوروی داستان پر سوز و گدازی است که شنیدن برخی از آن ها جالب است. برخی بلشویک های دو آتشه که فکر می کردند همه چیز با اراده و فرمان حزب لنینی شکل می گیرد، به راه می افتد و سرانجام به مقصد می رسد، سقوط روبل را به فال نیک می گرفتند و در بوق و کرنا به گوش پرولتاریای شوروی و جهان می رساندند که در شوروی لزوم پول و عملکرد آن غیر ضروری گردیده است! برخی دیگر وانمود می کردند که گویا آگاهانه «جبهه نظام بورژوازی را به آتش می بندند»! و بالاخره دیگران در توضیح سقوط روبل و افزایش نرخ اجناس مایحتاج توده های کارگر توجیه می کردند که «در جامعه کمونیستی سرانجام پول از رواج می افتد و این روز نزدیک است»!! لنین کمی بعد در تقاضایی از دهقانان برای نجات روبل چنین می گوید «غلات خود را در مقابل اسکناس تحویل دهند، که در ازای آن نمی تواند کالایی دریافت کند ولی این پول نشانه ای است از وامی که به دولت داده شده است». این که رهبران بلشویک و حتی شخص لنین رابطه بین نماد پول و واقعیت روابط تولیدی سرمایه داری را از دید پرولتاریا پنهان می کردند تنها می تواند با این توجیه باشد که مارکس در جلد اول سرمایه فصل دوم

توضیح می‌دهد «در ابتدای امر به نظر نمی‌رسد که چون تمامی کالاها ارزش خود را در کالایی خاص تجلی می‌بخشند، آن کالا به پول بدل شده است. بر عکس! این طور به نظر می‌رسد که چون آن کالا پول است، ارزش تمامی کالاهای دیگر به طور عام در آن تجلی می‌یابد» رشد تولید طلا، جمع‌آوری طلا از جامعه و اشیاء عتیقه از موزه‌ها برای دولت شوروی شرایطی را فراهم کرد که روبل را به طلا وابسته کرده و اهم مبادلات بازرگانی خارجی خود را با طلا و سایر فلزات قیمتی انجام دهد. لنین مانند سایر سیاستمداران دولتی و شیوه‌مداول پراگماتیستی خود مقاله‌ای تحت عنوان «درباره اهمیت طلا، اکنون و پس از پیروزی سوسیالیسم» نوشت: «جمهوری شوروی سوسیالیستی فدرال روسیه در اوضاع کنونی باید در مصرف طلا امساک ورزد و بازرگانی را یاد بگیرد». اما او فراموش کرده بود و یا وانمود می‌کرد که این سیاستمداران، اندیشمندان و رهبران اند که قوانین بازار سرمایه، گردش آن و ارزش تولید شده توسط کارگران را بنیان می‌گذارند، به اقتصاددانان می‌آموزند و باعث چرخش اقتصاد می‌گردند. سرمایه‌همواره خود را در هاله‌ای از ابهام و راز آمیزی می‌پیچد و وانمود می‌کند که سرمایه‌است که آفریننده همه ارزش‌ها است. نماینده‌های آن در شکل‌های مختلف سرمایه‌تشنص یافته اعم افراد، موسسات و احزاب وانمود می‌کنند که آن‌ها خدایان روی زمین سرمایه‌اند. از کی و چه وقت حزبیت و تعلقات حزبی روشن‌کننده ماهیت طبقاتی و خواستگاه گروه و افراد شده است؟! البته چنین نحوه نگرش به پدیده‌ها و روندهای اجتماعی-اقتصادی نوع تفکر مسلط حتی در زمان مارکس بود. مارکس در جلد سوم چنین می‌نویسد: «رابطه‌ی بین سرمایه و ارزش در ارزش اضافی عریان می‌شود. رابطه‌ی بین سرمایه و سود، یعنی سرمایه و ارزش اضافی از یک سو، همچون مازادی بر قیمت هزینه‌ی کالا نمودار می‌شود که در فرآیند گردش تحقق می‌یابد، و از سوی دیگر، به‌عنوان مازادی که به بیان دقیق‌تر به واسطه‌ی رابطه‌ی اش با کل سرمایه تعیین می‌شود، سرمایه همچون رابطه‌ی با خودش ظاهر می‌شود، رابطه‌ی اش که در آن سرمایه به‌عنوان مجموعه‌ای ابتدایی از ارزش، از ارزش نوین دیگری که خود ایجاد می‌کند، متمایز می‌شود. این امر برای آگاهی بدین شکل جلوه می‌کند، که سرمایه این ارزش جدید را در جریان حرکت خود طی فرآیندهای تولید و گردش به وجود آورده است. اما در مرحله‌ی کنونی چگونگی این امر رازآلود است و به‌نظر می‌رسد که از کیفیت‌های نهفته در سرشت خود سرمایه نتیجه می‌شود». او در فصل 48 همین کتاب به طرز روشنی بیان می‌کند که «در فرمول سرمایه - سود، و یا حتی بهتر از این در فرمول سرمایه - بهره، زمین - بهره ارضی، کار - دستمزد، در این سه وجه اقتصادی، که می‌بایستی ارتباطی مابین اجزاء متشکله و کلا ثروت و منبع‌شان را نمایان کند، رازآلودگی شیوه تولید سرمایه‌داری، شیء وارگی روابط اجتماعی و بهم پیوستگی بی‌واسطه‌ی مناسبات مادی تولید را با ویژگی تاریخی و اجتماعی اش کامل می‌کند: جهان افسون شده، وارونه و بر سر ایستاده‌ای که در آن مسیو سرمایه و مادام زمین، هم چون دو بازیگر اجتماعی و هم هنگام و بی‌میانجی هم چون اشیایی صرف، به جادو و جمیل خویش سرگرم اند» لنین و سایر رهبران حزبش آن چنان غره قدرت و تسخیر حاکمیت سرمایه شده بودند که خود را خدایان روی زمین می‌دیدند که دست‌بهر کاری بزنند حتماً آن می‌شود که در مخیله‌شان شکل گرفته است. خود را وارث و بانی روابط تولیدی جدیدی می‌دیدند که تا کنون در افکار اندیشمندان بشکل تئوری و نظر حلول کرده بود. چنین بیان می‌کنند که از این به بعد هستی اجتماعی انسانها را سازنده اندیشه آنها نمی‌بیند، بالعکس بر این باور اند که اندیشه‌ها هستی اجتماعی را می‌سازند. از تعلقات حزبی به طور کلی و بدون رجوع به تعلقات اجتماعی و طبقاتی آن‌ها سخن به میان می‌کشند. اما همه ترک تازان نوپا همان کردند که سرمایه اجتماعی روسیه شوروی بر آن‌ها ملزم می‌نمود.

آغاز طرح‌های بزرگ در روند رشد انباشت سرمایه، افزایش بار آوری کار و شکل‌گیری غول‌های صنعتی در شوروی با طرح الکتریکی کردن صنایع شروع می‌شود و همراه با این روند کارخانه‌های بزرگ شروع به اخراج

کارگران مازاد می نمایند. این همزمان است با شروع فروش و اجاره دادن صنایعی که سود دهی کمتری دارند به مدیران و صاحبان قبلی آن ها، بطوری که در اواخر سال 1922 حدود 7100 موسسه به فروش و اجاره گذاشته می شود اما بخاطر کمبود سرمایه فقط نیمی از آن ها با 68000 کارگر بفروش می رسند. این روند از آن چنان شتابی برخوردار است که بلافاصله بقیه این صنایع و واحد های کار یا به اجاره تعاونی ها و موسسات دولتی در می آیند و یا بکلی تعطیل می شوند. کامنف در دهمین کنگره شوراهای سراسری روسیه گزارش می دهد که صنایع و واحد های زیر نظر دولت 3 میلیون کارگر دارند در حالی که در واحد های خصوصی فقط 70 هزار کارگر کار می کنند. سرشماری مارس 1923 نشان می دهد که از 165 هزار موسسه 88.5 درصد آن ها در حیطه خصوصی است که فقط 15 درصد کارگران در آن ها کار می کنند. این از یک طرف بمعنای این بود که صنایع و واحد های سرمایه ای کوچک و متوسط در بخش خصوصی سرمایه قرار داشت و این ها اکثرا تامین کننده مواد اولیه، کالاهای نیمه سرمایه ای و مبادلات بازرگانی صنایع بزرگ و مونوپل ها را فراهم می کردند. از طرف دیگر بار آوری بالای کار آن ها به کاهش تعداد کارگران می انجامید. این سیاست با فرمول «ترویج استقلال و ابتکار در صنایع» توجیه می شد که معنی جز رشد بار آوری کار نداشت. تشکیل اتحادیه ها و تراست ها در حوزه های معین پیش ریز سرمایه باعث شکل گیری حسابداری اقتصادی برای این حوزه های بزرگ گردید که واحد های جدا نیز مجبور به تبعیت از آن بودند بطوری که واحد های کم سود تعطیل می شدند و تراکم در صنایع با سود متعارف افزایش می یافت. اولین تراست های بزرگ تراست کاخانه های کتان بافی و موسسات چوب بری بود. که اساسنامه آن ها آنان را وادار می کرد که حساب سود و زیان خود را با خرید مواد مورد نیاز و فروش کالاهای تولیدی خود در بازار، تحت کنترل داشته باشند. این بدین معنی بود که واحد های جنگلداری و کشاورزی تامین کننده کالاهای این دو تراست در واقع پمپاژ کننده ارزش اضافی تولیدی توسط کارگران خود به آن ها بود. این قاعده در همه حوزه های پیش ریز سرمایه حاکم است و در شوروی تشکیل تراست های گوناگون با این روند تولید به سرعت پیش می رفت و 15 تراست بزرگ در عرض مدت کوتاهی شکل گرفت. در صنایع چرم سازی تراست عظیمی از 1000 موسسه تولید شکل گرفت که فقط از 124 موسسه بوجود آمد که از سود دهی بالایی برخوردار بودند بقیه را دولت یا فروخت و یا کلا تعطیل کرد. این تراست عظیم مواد اولیه خود را از تمامی شرکت ها و تعاونی های دامی با قیمت مناسب تامین می کرد و کالاهای تولیدی خود را نیز در بازار داخلی و اروپایی به سود بالا بفروش می رساند. روند تشکیل تراست ها در پایان سال 1922 به رقم 421 رسید. سیاست حاکم بر این تراست ها که به سود دهی بالایی نایل آمده بودند موجب شکل گیری 40 تراست در صنایع چرم، 50 تراست در هر یک از حوزه های پیش ریز سرمایه صنایع فلزکاری، نساجی و مواد غذایی گردید. 35 تراست در حوزه صنایع شیمی، 20 تراست تولید برق و دیگر حوزه های سرمایه بطور متوسط 10 تراست تشکیل دادند. مجموع کارگران این تراست ها به 850 هزار می رسید که از این تعداد صنایع نساجی و فلزات 525 هزار کارگر داشتند. تازه این تعداد تراست شامل تراست های غول پیکر زغال سنگ و نفت نمی گردید که در آینده نزدیکی می بایست با حوزه های پیش ریز سرمایه جهانی نظیر امریکا و بریتانیا رقابت سختی را آغاز کنند. تراست ها بخش مهم سود خود را به صندوق دولت می ریختند. به هر تراست مبلغی برای سرمایه ثابت و استهلاک پرداخت می شد و یک چهارم سود نیز به آن تعلق می گرفت. 22 درصد به صندوق رفاه، 3 درصد پاداش مدیران. در مقابل تراست در فروش کالا های خود در هر بازاری اعم از داخلی و خارج آزاد بود. باز شدن دست شرکت ها، تراست ها و موسسات تولیدی و تجاری در رقابت داخلی و خارجی باعث افت قیمت کالاهای تولید شده صنعتی گردید و این آغازی بود بر بیکار سازی های گسترده در صنایع. بوگدانف در پائیز 1922 در کمیته مرکزی اجرایی می گوید «معادن حوزه دونتس (معادن فلزات و زغال سنگ) چنان

دیار کمبود اعتبار شده اند که به علت نداشتن پول نقد برای پرداخت دستمزد کارگران ناچار کارگران خود را اخراج کرده اند». سوکولنیکوف کمیسر خلق در امور مالی می گوید «دولت دیگر نمی تواند مسئولیت پرداخت دستمزد کارگران را بر عهده بگیرد. رابطه دولت با صنایع فقط رابطه نوعی مشتری است که بهای آن چه را می خرد تمام و کمال پرداخت می کند. بدین ترتیب دولت و صنایع بکلی از هم جدا شده اند و صنایع خواه فرآورده های خود را در بازار بفروشند و خواه به دولت باید با شرایطی بفروشند که نه تنها تولید بلکه تجدید تولید سرمایه را مقدور سازد». نه تنها دولت خود را از صنایع پرضرر کنار کشیده بود بلکه واحد های کار و تولید که به یک حوزه پیش ریز سرمایه نیز تعلق داشتند هر یک جدا از دیگری و حتی به رقابت با یکدیگر می پرداختند. این باعث سقوط قیمت ها می گردید. به همین دلیل سندیکاهایی که نقش ترکیب و انحصار تمام دستگاه فروش هر حوزه سرمایه را بر عهده داشتند 70 تا 100 درصد فروش تولیدات را در کنترل گرفتند.

روابط تجاری شوروی با سایر سرمایه داری ها و بخصوص اروپای غربی و امریکا بسیار مهم بود. امریکا بیشتر مشتاق روابط بازرگانی با شوروی بود و در دسامبر 1919 وزیر خارجه امریکا پیشنهاد موسسه ای با سرمایه 100 میلیون دلار برای تامین اعتبار بازرگانی با روسیه داد و در ژوئیه 1920 همه موانع داد و ستد با روسیه شوروی را برداشت. شوروی نیز پیشنهاد اعطای امتیاز در روسیه به سرمایه داران خارجی مایل به سرمایه گذاری را داد که نتیجه آن ارائه عرضه منابع طبیعی استخراج نشده بود. چوب شمال روسیه و سیبیری، معادن سیبیری، کشاورزی جنوب شرقی روسیه از جمله این ها بود و به این ترتیب پای روابط بازرگانی را در رقابت های بین المللی باز کرد. چند ماه پیش از شروع نپ موافقت نامه بازرگانی با بریتانیا انجام شد و لنین از گشایش رابطه اقتصادی با آلمان صحبت می کند. این در حالی بود بحران سرمایه داری و بیکاری، کساد اقتصادی در اروپا بیداد می کرد. در سال 1922 لنین با افتخار تمام از شکل گیری 17 شرکت بزرگ مختلط بازرگانی با سرمایه شوروی و اروپای غربی صحبت می کند. کنفرانس جنوا که در آن روابط بازرگانی دول اروپایی مطرح بود از شوروی نیز دعوت شد که «برای درمان فلج نظام اروپا تلاش دسته جمعی قدرت های نیرومند ضرورت دارد» و در پلاتفرم تشکیل آن آمده بود «کشورها حق ندارند در خصوص اصول تنظیم نظام مالکیت و اقتصاد داخلی و حکومت خود به یکدیگر تحکم کنند». با وجودی که این کنفرانس نتایج چندانی نداشت اما به روابط سرمایه ای، تجاری اروپای غربی با شوروی جهشی داد. چیچیرن وزیر خارجه شوروی در این کنفرانس خطاب به نماینده های اروپای غربی گفت «نکته اساسی در سیاست دولت شوروی عبارت است از میل به ایجاد شرایطی در روسیه که برای پرورش اقدام خصوصی در زمینه های صنایع، کشاورزی، حمل و نقل و بازرگانی مساعد باشد... دولت هیچ مالی را نمی تواند توقیف کند، مگر به همان دلایلی که در همه قوانین مدنی ذکر شده است. مسئله ملی شدن موسسات خارجی در شوروی در این کنفرانس طرح شد و هیئت نمایندگی شوروی آمادگی دولت خود را برای واگذار کردن امتیاز های دراز مدت به صاحبان اموال ملی شده را تکرار نمود و نتایج عملی آن این بود که سرمایه داران به ازاء این در شوروی سرمایه گذاری کنند. مهمترین حادثه ای که در این کنفرانس رخ داد رقابت سخت شرکت های بزرگ نفتی نظیر رویال داچ شل و امریکن استاندارد اوایل بر سر بستن قرارداد های نفتی در حوضه های شرقی روسیه و قفقاز بود. فرمان های ویژه آزادی بازرگانی را در داخل کشور تضمین می کنند، انحصار بازرگانی خارجی در دست دولت است. اما حتی در زمینه فعالیت اخیر الذکر نیز مقررات ویژه مشارکت سرمایه خصوصی را مجاز می دارد». بازرگانی و صادرات-واردات کالا با وجودی که در انحصار دولت است اما همه موسسات اقتصادی دولت حق صورت دادن معاملات، صدور و وارد کردن کالا از طریق نمایندگی های خود را دارند. کراسین در ماه اکتبر 1922 در یک مصاحبه تکرار می کند که «انحصار بازرگانی خارجی به این معنی نیست که هم داد و ستد ها باید



در دست ارگان های کمیساری در امور بازرگانی خارجی صورت گیرد بلکه سازمان های دولتی، تعاونی ها، موسسات خصوصی و شرکت های مختلط همه باید نقش خود را بازی کنند و فقط نظارت کمیساریا وجود داشته باشد». به این ترتیب همه صحنه سازی ها، اختلافات و رقابت های بخش های مختلف گویای وضعیتی است که در پارلمان های سایر نقاط جهان سرمایه جریان دارد و در این جا فقط عناوین و اسامی متفاوت است. در پائیز 1921 نخستین شرکت های مختلط با آلمان بوجود آمد. شرکت کشتیرانی دروئرا با مشارکت دولت شوروی و خط دریایی هامبورگ- امریکا جهت حمل کالا بین آلمان و شوروی، شرکت در لوفت، درومتال، روسگرتورگ و عقد قرارداد با شرکت کروپ جهت تولید تراکتور و ماشین های کشاورزی صنعتی. دوره های مختلف رونق و افت اقتصادی در شوروی مانند سایر سرمایه داری ها چیزی جز روند پر شتاب و کم شتاب پروسه انباشت سرمایه نبوده است. این که بسیاری از نویسندگان تاریخ روسیه شوروی این افت و خیز را به دو جنگ امپریالیستی و محدودیت های اقتصادی سرمایه غربی نسبت می دهند فراموش می کنند که روسیه شوروی خود بازیگر این صحنه ها بوده است. در جنگ ها جهت بدست آوردن حصه مناسبی از نفوذ و شرکت فعال در باز تقسیم ارزش های افزوده بین المللی دخالت فعال داشت، بین این حوادث بزرگ بر حوضه نفوذ خود بین کشورها و مناطق نزدیک خود می افزوده و در بسیاری موارد موفق نیز بوده است. با پایه گذاری کمینترن دست به ایجاد نوعی حزب بین المللی می زند که همه احزاب ملی و همه حرکت های چپ در واقع نمایندگی ها و شعبات آن محسوب می شوند. بوخارین در کنگره چهارم کمینترن در مورد پشتیبانی از روسیه شوروی می گوید.

«من می گویم که هم اکنون ما آنقدر بزرگ هستیم که با یک دولت بورژوایی خارجی پیمان ببندیم برای آن که بواسطه این دولت بورژوایی بتوانیم بورژازی دیگری را سرنگون کنیم... با فرض این که ما با یک دولت بورژوایی پیمان اتحاد نظامی بسته باشیم، وظیفه رفقا در هر کشوری عبارت است از کمک کردن به پیروزی این اتحاد». از تمامی لفاظی های عوام فریبانه و چپ نما که بگذریم شوروی در استراتژی ایجاد یک بلوک سرمایه در شرق موی دماغ سرمایه غربی شد. این صرفا حرف نبود بلکه مابه ازای عملی داشت. این تازه آغاز حمایت از دولت های نیرومند ملی و بورژوازی کشور های نو بنیاد و یا قبلا دولت های متزلزل در مقابل تحولات اجتماعی و دخالت های دیگر سرمایه داری بود. چنانکه در ایام کودتای رضاخان چنین گفته می شد که علائق مستقیم روسیه شوروی یک دولت قوی و دارای مرکزیت است. همین سیاست را شوروی در مورد افغانستان و ترکیه نیز اعمال کرد. در مورد هند که همواره در تاریخ روسیه مورد توجه تزارها بود، چیچرین وزیر خارجه شوروی در دسامبر 1922 خطاب به امپراتوری انگلیس چنین عنوان کرد « شما ناراحتید، چون که سواران ما باز در ارتفاعات پامیر پیدا شده اند، چون که دیگر سروکارتان با تزار کودن نیست، که در 1895 خط الراس هندوکش را به شما واگذار کرد. ولی آن چه ما به شما عرضه می کنیم جنگ نیست، بلکه صلح است بر پایه دیواری که باید میان ما کشیده شود». البته چنین دیواری کم نفوذ از نظر اقتصادی و سیاسی از جانب شوروی نبود زیرا شکل گیری حزب کمونیست برادر در هند و روابط اقتصادی تنگاتنگ بخصوص در حوزه فلزات، فولاد و غیره منافع بزرگی برای شوروی در بر داشت. تفاوت اساسی سیاست شوروی با بریتانیا در آسیا و افریقا حمایت بریتانیا از خوانین، خانواده های پر نفوذ برای تحکیم و ادامه تسلط خود بود و حمایت شوروی از نیروهای جوان ملی، بورژوازی نوپا بود. تهییج عرق ملی نیز از جمله وسایلی بود که جمهوری نوپای شوروی از آن غافل نبود. زینویف در مورد هجوم لهستان به شوروی در سال 1920 نوشت «جنگ دارد ملی می شود. نه تنها بخش های پیشرفته توده دهقانان بلکه حتی دهقانان ثروتمند نیز با دسائس زمین داران لهستان مخالفند... ما کمونیست ها باید پیشاپیش این جبهه ملی حرکت کنیم، که از پشتیبانی تمام جمعیت برخوردار است و روز بروز نیرومندتر می شود».

البته که میهن پرستی روسی و بهره بردن از آن در رقابت های بین المللی ارثی است که سرمایه داری دولتی روسیه نیز

نمی تواند از آن چشم پوشی کند. در نوامبر همین سال لنین در کنگره حزبی مسکو در رابطه با جنگ لهستان چنین گفت «ما نه تنها فرصتی برای نفس تازه کردن داریم. بلکه به مرحله تازه ای رسیده ایم و موضع اساسی خود را در چارچوب دولتی سرمایه داری به دست آوردیم». تهییج ناسیونالیسم روسی در سال های بعد شدت بیشتری گرفت و یکی از محور های اساسی کمینترن گردید بطوری که هنگامی که دولت شوروی امید خود را از همیاری سوسیال دموکراسی و احزاب برادر اروپای غربی از دست داد به تنها سیاست خارجی اش تبدیل گردید. این طلایه ی ایجاد حایلی از کشور های متحد هم مرز شوروی گردید. کودتای ارتش سرخ در ارمنستان و تشکیل دولت همراه با داشناک ها، عقد اتحاد با کمال آتاتورک که حتی انتقاد منشویک ها مبنی بر دامن زدن احساسات ناسیونالیستی توسط بلشویک ها را برانگیخت. تاسیس جمهوری گرجستان بوسیله ارتش سرخ و نیروهای ملی این خطه همراه با تقویت موقعیت شوروی در قفقاز.

به روند پیشرفت و گسترش انباشت سرمایه در بلوک پهناور شوروی باز گردیم. برنامه های پنج ساله باعث آن چنان رشدی در این زمینه گردید بطوری که از آغاز این مرحله تا جنگ دوم امپریالیستی بیش از 9 هزار واحد صنعتی بزرگ احداث و مورد بهره برداری قرار گرفت. تراکتور سازی های افزایش یافت، نیروگاهی های برق به الکتریکی کردن سراسر این خطه پهناور کمک نمود، مجتمع های فولاد گسترش یافت بطوری که شوروی یکی از تولید کنندگان بزرگ این حوزه پیش ریز سرمایه گردید. خودروسازی های با سرمایه مشترک خارجی برآه افتادند. شرکت های خارجی نظیر جنرال الکتریک، کمپانی رادیوی امریکا، فوردموتورز، هاروستر اینترناسیونال، داپوت دنمورز در سال های بین 1927 تا اوایل 30 سرمایه گذاری هایی در روسیه شوروی کردند. بحران اقتصادی 1929 اگر در غرب اروپا به توقف تولید و سر درگمی سرمایه ها انجامید در شوروی این سرمایه های سرگردان دنیای غرب به دنبال گنج های سود بالا به سرمایه گذاری های بزرگ دست می زدند. تقریباً همزمان (در 1930) میلیون های کارگر روستاها برای ساخت صنایع، ساختمان سازی و احداث جاده ها به شهرها آمدند. حاصل همه این از همان ابتدا مشخص گردید. حجم سالانه صادرات بین 1924 تا 1928 از 7 میلیون و 86 هزار تن در سال به 21 میلیون تن در سال 1930 و 22 میلیون تن در سال بعد رسید تا سال 1940 به 35 میلیون تن برسد. در سال 1928 صادرات گندم و سایر غلات 7 درصد از کل صادرات، نفت و محصولات آن 16 درصد، چوب و محصولات آن 13 درصد، پوست و خز 17 درصد بودند. تولید طلا که نقش بزرگی در تجارت خارجی شوروی داشت در سال 1928 حدود 28 تن بود تا سال 1938 سالانه 100 و حتی 200 تن گردد. غیر از این دولت سرمایه موفق شده بود از طریق خرید طلا و فلزات گرانبها از شهروندان و خارجیان در سال 1932 حدود 21 تن و در سال 1933 حدود 45 تن به ذخیره طلای خود به افزایش. علاوه بر این حدود 2730 تصاویر موزه ها و در مجموع فروش آثار هنری حدود 25 میلیون روبل طلا بدست بیاورد.

با وجودی که انباشت سرمایه در کشاورزی و فرآورده های دامی رشد عظیمی در اتحاد جماهیر شوروی بعد از جنگ دوم داشت و منجر به ظهور شرکتی های کشت و صنعت غول آسایی گردیده بود، اما سرمایه داری فارمدار نه تنها در شوروی بلکه در تمامی بلوک شرق از مجارستان، لهستان، آلمان شرقی تا چکسلواکی و غیره بطور مشهود از رشد صنایع شهری عقب بود و این دومی رشدی بسیار بیش از کشت و صنعت ها داشت بطوری که این واحد های بزرگ و کوچک در هیچ یک از کشورهای بلوک شرق قادر به تولید آن ابعاد کالاهای کشاورزی و دامی نبودند که بلوک غربی سرمایه یعنی اروپای غربی و امریکا قادر به تولید کالاهای اعم از سرمایه و مصرف فردی باشند. بطور متوسط در دهه 70 و 80 اردوگاه شوروی بین 30 تا 40 میلیون تن غله، 800 تا 900 هزار تن گوشت و فرآورده های حیوانی، 400 تا 500 میلیون تخم مرغ سالانه از خارج وارد می کرد. برای مواد غذایی و مواد خام کشاورزی مجبور به وارد

کردن 20 کالای مورد نیاز سرمایه اجتماعی این کشور پهناور بود. هیچ یک از این کالاها از اروپای شرقی وارد نمی شد بلکه از سایر کشور های سرمایه داری وارد می شد زیرا در همین برهه زمانی از آلمان شرقی سالانه 3 میلیون تن غله، 100 هزار تن گوشت، چکسلواکی 1 میلیون تن غله، لهستان 2 تا 3 میلیون تن غله و 100 هزار تن گوشت سالانه وارد می کردند. یک دلیل روشن این وضعیت عقب ماندگی تکنیک های تولید و بارآوری کار در حوزه های کشاورزی و دامی در بلوک شرقی سرمایه بود. طوری که در مجارستان تعداد کارگرانی که در واحد های کوچک کشاورزی کار می کردند فقط 10 درصد بیشتر از تعداد آن ها در واحد های بزرگ کشت و صنعت بود. ارزش تولیدات این واحد ها یک سوم کل ارزش های تولید شده در کشاورزی است و 50 درصد تولید ناخالص روستایی را تشکیل می داد. در حالی که پیشرفت تکنیک و رشد بار آوری کار در کشاورزی و دام داری صنعتی اروپای غربی و امریکا رشدی نجومی بعد از جنگ دوم داشت و بازده کار بر روی زمین را افزایش نجومی داد. مسلم است بواسطه بالا بودن تعداد کارگران کشاورزی در واحد کار میزان ارزش اضافی تولید شده توسط آن ها بالا بود اما کل سرمایه اجتماعی این کشور ها همین سود را با سرمایه داران بلوک غرب تقسیم می کردند. برای مثال دهه ها از تسلط شیوه تولید متمرکز دولتی و تعاونی های گوناگون در کشور هایی چون لهستان و یوگوسلاوی می گذشت اما هنوز خانوار دهقانی در مناطق روستایی زندگی می کردند (در لهستان 2 میلیون و 900 هزار خانواده روستایی در دهه 80) بدون این که بازدهی کار آن ها و زارعان منفرد با تکه زمینی کوچک کارایی لازم را برای تولید محصولات فراتر از نیاز خانوار داشته باشد. همین شرایط نیز برای خانوار های روستایی یوگوسلاوی متصور است. در این کشور دهقانان نیمه فقیر که قادر به کارگیری کارگر مزدی نبودند 83 درصد اراضی قابل کشت، 85 درصد دام و در حدود 95 درصد نیروی کار از اعضای خانواده روستایی تشکیل می شد. همین سیستم بعد از دهه ها و نسل های متوالی باعث تقسیم زمین بر اساس ارثیه و خرد و پراکنده تر شدن زمین های زراعی گردیده بود. تعداد خانوار هایی که مالک زمین های کمتر از 2 هکتار بودند بین سال های 49 تا 1981 حدود 11 درصد افزایش یافت. در یوگوسلاوی انواع تعاونی وجود داشت (تعاونی هایی با سرمایه مالی که به دهقانان و حتی زمین داران متوسط و بزرگ اعتبار و وام می دادند، تعاون هایی که به دهقانان فقیر وام برای خرید کود، بذر و ماشین آلات کوچک، می دادند و تعاونی های دولتی که همین کار را برای مالکان بزرگ و موسسات کشت و صنعت بزرگ دولتی و خصوصی انجام می دادند). با وجود این هیچ گونه تاثیر مثبتی بر افزایش با آوری کار نداشتند زیرا در اکثر موارد امکان افزایش تولید در واحد کوچک تولید روستایی نداشت. در لهستان دهقانان متوسط و فقیر (دارای زمینی کمتر از 5 هکتار و بدون امکان استخدام کارگر مزدی) 75 درصد زمین های کشاورزی و تقریباً همین نیروی انسانی را شامل می شدند. می توان گفت که بعد از شکل گیری کشور های اقماری شوروی بعد از جنگ دوم در شرق اروپا توده های فقیر که عموماً کارگرانی بودند که بخشا از قطعه زمین کوچک خود و بخشا از طریق فروش نیروی کار خود در صنایع و کشت و صنعت ها ارتزاق کردند، شکل مالکیت زمین و تولید کشاورزی در همان اندازه های پیش از جنگ باقی مانده بود و تغییرات اندکی بخود دید. این در حالی است که رشد بار آوری کار در کشاورزی اروپای غربی و امریکا که عموماً صنعتی نیز بود خصوصاً بعد از جنگ دوم جهش می کند و بطور متوسط سالیانه 2 درصد است. گرچه این عدد کوچک است اما این رشد را باید با سطح انباشت سرمایه اجتماعی این کشور ها در حوزه های کشاورزی و دامی در نظر گرفت.

رشد تولید محصولات کشاورزی در ده کشور عضو جامعه اروپا (آلمان غربی، فرانسه، ایتالیا، هلند، بلژیک، لوگزامبورگ، بریتانیا، ایرلند، دانمارک و یونان) بین سال های 1970 تا 1985 از نیاز به واردات اکثر این کالا ها

شروع و به افزایش تدریجی تولید و صادرات ختم می گردد. این کالاها که شامل 6 کالای کشاورزی (گندم، جو، ذرت، میوه، سبزیجات، غلات دیگر بجز برنج) و کالا های عموماً سرمایه ای و صنعتی نظیر شکر، دانه های روغنی، روغن های نباتی، انواع گوشت، کره و شیر خشک و شیر می شود از اوایل دهه 80 به ارقام صادراتی سرمایه اجتماعی این ده کشورها تبدیل می گردد. این در حالی است که همین کشورها رشد جمعیتی کمتری نسبت به اروپای شرقی داشتند (منبع کمیسیون اروپا). در بسیاری از این کالاها کشورهای دهگانه اروپا اولین و یا دومین صادرکننده بزرگ این محصولات اند. همزمان میزان اشتغال کارگران کشاورزی در این برهه زمانی کاهش می یابد.

جمعیت کارگران کشاورزی جامعه مشترک المنافع اروپا (ده کشور) به هزار

سال	1985	1980	1970	1960
	7639	8626	11988	19058

همزمان کاربرد ماشین آلات کشاورزی بیشتر می گردد. هزار دستگاه

سال	1985	1980	1970	1960	1950
تراکتور	5540	5293	4229	3072	745
دروکن و خرمنکوب	459	462	456	271	20
ماشین شیردوشی	1279	1306	1184	516	269

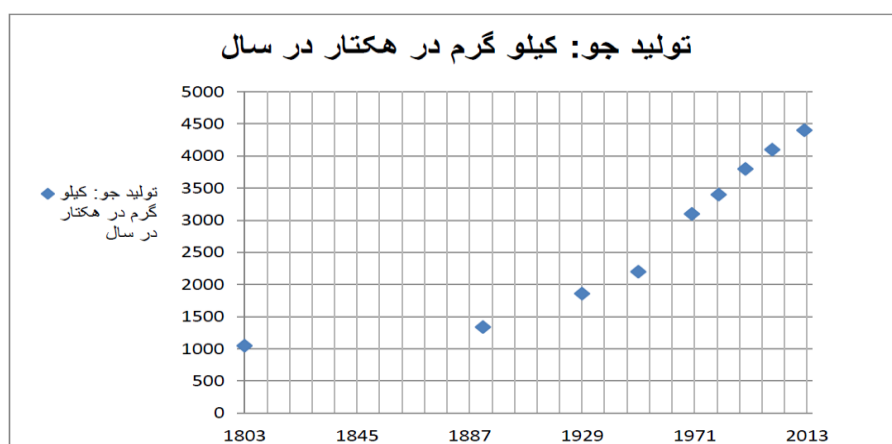
منبع ارو استات (Eurostat)

میانگین کاهش نیروی کار در کشاورزی این ده کشور 3.6 درصد در طول 25 سال فوق بوده است که مترادف با آن افزایش ماشین و استفاده از ماشین آلات کشاورزی است. رشد کاربرد دروکن و خرمنکوب و هم چنین ماشین شیردوشی در دهه 50 و 60 بسیار بالا است اما بتدریج کاهش می یابد و در سطحی افقی باقی می ماند. بحران سرمایه داری در دهه 70 و کاهش سرمایه گذاری در حوزه های کشاورزی و دامداری عامل مهمی است. عامل دیگر پیشرفت ماشین آلات از نظر بار آوری کار می باشد ماشین های شیردوشی و تولید مواد لبنی بخصوص در ده های 70 و 80 اروپا تکامل تکنیکی زیادی داشت. هنگامی که از افزایش بار آوری کار صحبت می شود هیچ مقصود دیگری جز این که تعداد کارگر کمتری میزان سرمایه افزون تری را بکار می اندازند، در نظر نیست. تمامی انگیزه سرمایه و سرمایه داران کسب سود با هزینه هر چه کمتر است. در این جا باید در نظر داشت که کاربرد ماشین آلات کشاورزی فقط یکی از عوامل افزایش بار آوری کار است عوامل دیگر، کاربرد کودهای شیمیایی، کاربرد افزاینده ی آفت کش ها، بذر های اصلاح شده ژنتیکی و غیره است.

با توجه به اینکه در سراسر جهان 90% مواد خوراکی از سرمایه داری کشاورزی حاصل می شود و بقیه از فراورده های دریایی است، سود های کلانی در این حوزه تولید وجود دارد که هیچ سرمایه ای قادر به چشم پوشی از آن نیست.

صاحبان این سرمایه‌ها آنچنان که بنمایه و طبیعت تولید سرمایه‌داری است همگی جستجوی خود برای سود افزون‌تر و طلائی‌تر را در «خدمت» به بشر، در این جا «خدمت به سلامتی بشر» و سیر کردن شکم گرسنگان نام نهاده‌اند!!

تولید کالائی و پیشرفته‌ترین شکلش، تولید سرمایه‌داری، منشأ، محرک و آئینه تمام‌نمای نقش فetišیستی محصول کار انسانی است، نفس جایگزینی رابطه انسان‌ها با رابطه میان اشیاء و کالاها متضمن همه چیز شدن کالا یا سرمایه و هیچ چیز شدن انسان است. محور گفتگوی حاضر ما نیز این است که در سیطره حاکمیت سرمایه، کارگر، تغذیه‌وی و زمین تا جائی که به نیاز زندگی بشر مربوط می‌شود روند هیچ شدن پیش می‌گیرند و در عوض سرمایه است که پویه ایفای نقش خدائی خود را تا بالای بی‌نهایت‌ها تاخت می‌دهد. فetišیسم کالا نتیجه اجتناب‌ناپذیر جدا شدن انسان از کار و محصول کار است.



رشد بار آوری کار کشاورزی در سوئد در طول دو قرن

در طول قرن بیستم تولید کشاورزی در زمینه افزایش بهره‌وری کار در هر هکتار زمین، پیشرفت‌هایی داشته است (تولید جو از 1 تن به 1.3 تن در سال در پایان سده مذکور رسید). بار آوری زمین همزمان با تولید کود شیمیایی و مصرف آن افزایش یافت بطوریکه از 1950 تا 2012 بار آوری کل کار کشاورزی از 2200 کیلوگرم جو در هکتار در سال 1950 به 4400 کیلوگرم در سال 2012 رسید. بعد از جنگ امپریالیستی دوم تولید کشاورزی تغییرات بزرگی کرد و افزایش بازدهی کار موجب گسترش کشاورزی بزرگ گردید، کشتزارهای عظیم بوسیله ماشین‌های غول‌پیکر شخم، کاشت و برداشت می‌شد. سیستم آبیاری تکامل یافت و موانع آبرسانی از بین رفت. یکی از نتایج مهم تحول کشاورزی بر اساس کود شیمیایی که موجب عدم نیاز به کود حیوانی گردید، گسترش تقسیم کار در کشاورزی بود. بدین ترتیب که زمین‌های زراعی تخصص‌کشت‌های معین یافتند (کود شیمیایی خاص جهت محصول خاص) و نگهداری حیوانات از کشاورزی گیاهی جدا گردید یا در واقع سرمایه پیش‌ریز در زراعت نیازی به نگهداری حیوان و کود آن نداشت و از طرف دیگر تولید کود شیمیایی خود حوزه جدیدی برای سرمایه‌گشود. به طوری که این حوزه بدون دخالت مستقیم کشاورزی صنعتی به تولید انبوه این کالا پرداخت. این تحولات بزرگ افزایش هر چه بیشتر بار آوری کار در تولید محصولات گیاهی، دامی و میوه‌جات را به دنبال آورد.

	1982-1990	2010 -2000	رشد درسال
گندم پائیزی	5500	6200	0.55
جو	3600	4200	0.70
گندم	3600	3900	0.35

افزایش تولید غلات در (کیلوگرم در هکتار) کشاورزی سنتی بین سال های 1982 تا 2010

با وجودی که موسسات کشاورزی صنعتی بزرگ به کاهش بیشتر وابستگی به نیروی کار روی می آورند و کاربرد ماشین را جایگزین آن می کنند سود آن ها سال به سال بیشتر می گردد. این واحد های کشاورزی صنعتی به تولید کالاهایی نظیر غلات، شراب، شیر، انواع گوشت می پردازند و طبق آمار ارواستات هر قدر ابعاد مزارع آن ها بزرگتر است درآمد و سودشان بیشتر و از رشدی بیشتر برخوردار می گردد. این در حالی است که همین واحد های بزرگ سرمایه ثابت خود را افزایش های نجومی می دهند و سال به سال از ماشین های پیشرفته تری استفاده می کنند. در این صورت با وجودی که مقدار ارزش اضافی تولید شده کارگران این واحد ها کاهش می یابد اما سود شرکت ها افزایش می یابد. این بدین معنی است که آن ها بعداز متوازن شدن نرخ متوسط سود سهم هرچه بیشتری از ارزش های اضافی تولید شده واحد های متوسط و کوچک، با سطح تولید ابتدایی تر و ترکیب ارگانیک پائین تر را می بلعند. رشد مداوم تولید این شرکت ها سهم هرچه انبوه تری از بازار این نوع کالا ها را اشغال می کند، افزایش سریع در میانگین بهره وری کار به نفع غول های کشاورزی و دامی- صنعتی تمام می شود. همزمان با این رشد انباشت سرمایه حذف سرمایه داران کوچک و حتی متوسط روندی بی انقطاع در اروپا داشته و هیچ یک از وسایل کمکی دولت های سرمایه اروپایی اعم از سوبسید کالا، کاهش مالیاتی، کمک های سازمان های مرکزی بازار مشترک اروپا، جلو این پروسه و روند ورشکستگی و فرو پاشی فارمداران و کشاورزان کوچک و متوسط را ننگرفته است. فراموش نشود که تقریباً تمامی مشاوری های کشاورزی در برنامه ریزی تولید، بازاریابی و تولید نوع کالا بوسیله دولت، حمایت دولت ها و سازمان مرکزی دولت های اروپایی تامین می شود و در اکثر مواقع هیچ هزینه ای برای این تولید کنندگان ندارد. این هزینه ها را دولت ها از مالیات و انواع عوارض از دستمزد کارگران می پردازند. از راه های دیگر دولت های سرمایه اروپا در مقابل فروپاشی سرمایه داری خرد کشاورزی خانوادگی کردن این حوزه ها است. بدین معنی که دولت ها با اختصاص اعتبار و وام های ارزان (نرخ بهره پائین) به سرمایه داران کوچک کمکم می نمایند تا با خرید قرضی ادوات صنعتی کشاورزی و دام داری هرچه بیشتر به تولید صنعتی در این حوزه ها ادامه دهند این البته باعث کاهش تعداد کارگران مزدی شده اما در عوض ابزار کار و زمین در محدوده خانواده فارمدار باقی می ماند. به این ترتیب تعداد کارگران مزدی در اواخر دهه 80 به 15 درصد رسید. این سیاست ها و بخصوص سوبسیدهای کلان به کل حوزه های کشاورزی و دامداری باعث کند شدن روند گریز سرمایه در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیست و حتی توقف این روند گردد بطوری که بعد از جنگ دوم شاهد باز گشت سرمایه گذاری در این حوزه هستیم. سیاست های دولت های سرمایه داری غرب اروپا باعث افزایش قیمت کالاهای تولید شده این حوزه ها گردیده است حال آن که با رشد بار آوری کار، بالا رفتن متوالی ترکیب ارگانیک سرمایه، کاربرد وسیع ماشین آلات و رشد سرسام آور انباشت سرمایه می بایست شاهد کاهش قیمت کالاهای تولیدی این حوزه های پیش ریز سرمایه باشیم! آن چه ویژگی کنونی کشاورزی صنعتی

اروپای غربی است میزان و ظرفیت تولید انبوه می باشد و از آن جایی که دولت ها با اجرای سوبسید و سایر کمک های سرمایه ای تولید محصولات کشاورزی را در چنان حد بالایی نگهداشته اند که موجب مشکلات عدیده ای برای بازار یابی و صادرات ایجاد کرده است. انبار کردن کالاهای کشاورزی برای صادرات در مواقع مناسب، تامین اعتبارات هنگفت صادرات باعث افزایش قیمتی شده که اقلامی نظیر گندم، شکر، انواع گوشت، محصولات لبنی و نظایر این ها مشکل بتوانند بازار صادراتی ممتد و دائمی داشته باشند. حجم هزینه صندوق کمک و تضمین کشاورزی اروپا (European agricultural guarantee fund EAGF) برای کمک به بازار این محصولات دائما در حال افزایش است بطوری که از سال 1982 تا 86 از مبلغ 12.4 میلیارد به 22.9 میلیارد واحد پول اروپایی افزایش یافت.

کتاب های مورد استفاده در این فصل : تاریخ روسیه شوروی ای. اچ. کار (هر سه جلد)، تاریخ اقتصاد شوروی تا روسیه جدید و النتین کاتاسانوف

حسن عباسی بهمن 1399